

فهرست مطالب

- آنچه درباره اچ‌پی‌وی (زگیل تناسلی) باید دانست-
- یادداشتی از بهاره رهنما
- پیام کانون ره‌آورد در مراسم روز جهانی حقوق بشر، ویژه دگرباشان جنسی
- بیژن صفاری- و اولین ازدواج همجنسگرایان در ایران
- سازمان ملل: ایران باید تبعیض علیه اقلیتهای جنسی، انتی‌کی و مذهبی را متوقف سازد
- پرسش‌هایی که پاسخ می‌طلبند. آقای محسن کدیور جان انسان بادمجان نیست! (پیرامون اصلاح قانون
- مجازات اسلامی مبنی بر محدود کردن مجازات اعدام به فرد مفعول در لواط)
- ماجرای به نام پرده ی بکارت
- هشدار رئیس انجمن خیریه توانیاب به گسترش موج چهارم ایدز در ایران
- نگاهی گذرا به گوشه‌ای از آزار و اذیت بهاییان استان یزد بعد از انقلاب اسلامی
- لغو مجازات اعدام- فرساید یاسائی
- چرا گفتگوهای بعد از سکس، باعث نزدیکی و امنیت بیشتر زوج‌ها می‌شود؟

آنچه درباره اچ‌پی‌وی (زگیل تناسلی) باید دانست

iran-emrooz.net | Fri, 20.12.2013, 10:44

بی بی سی: اظهارات رئیس انجمن علمی مددکاران اجتماعی درباره اینکه تاکنون دست کم یک میلیون ایرانی به ویروس پاپیلومای انسانی آلوده شده‌اند و این بیماری در آستانه 'اچ‌پی‌وی' قرار دارد بحث زیادی را شبکه‌های اجتماعی ایجاد کرده. اما حقایق درباره اچ‌پی‌وی چیست؟

ویروس پاپیلومای انسانی (اچ‌پی‌وی) یکی از شایعترین بیماری‌های آمیزشی در دنیاست. این ویروس بیش از صد نوع دارد که چهل نوع آن در ناحیه تناسلی ایجاد بیماری می‌کند.

این ویروس به قدری شایع است که می‌توان گفت تقریباً هر مرد یا زنی در طول عمر خود با این ویروس در تماس قرار می‌گیرد.

بسیاری انواع این ویروس بی‌خطر هستند و در بسیاری از موارد (۹۰٪) بدون ایجاد هیچ آسیبی خودبخود در طی دو سال از بین می‌روند.

این ویروس هم مرد و هم زن را مبتلا می‌کند اما مثل بسیاری از بیماری‌های آمیزشی، ختنه احتمال ابتلا را کم می‌کند.

بسیاری موارد اچ‌پی‌وی بدون علامت هستند و فرد از آلودگی خود بی‌خبر می‌ماند. تنها بعضی انواع اچ‌پی‌وی ایجاد زگیل تناسلی می‌کنند. زگیل تناسلی ممکن است خودبخود خوب شود، بدون تغییر باقی بماند یا اینکه گسترش پیدا کند و عفونی شود.

زگیل تناسلی شایع‌ترین بیماری آمیزشی است که در تشخیص پزشکی شناسایی می‌شود. تقریباً تمام موارد زگیل تناسلی را گونه‌های ۶ و ۱۱ ایجاد می‌کنند که عامل سرطان دهانه رحم نیستند. گونه‌های ۱۶ و ۱۸ بیشترین نقش را ایجاد سرطان دهانه رحم دارند.

راه انتقال این ویروس پوست و مخاط (پوشش مرطوب اعضای داخلی بدن) است. مهم‌ترین راه تماس جنسی است، به ویژه از راه واژن و مقعد. انتقال ویروس از راه دهان هم امکان‌پذیر است.

در موارد کمی تماس با پوست اطراف ناحیه تناسلی (بدون دخول) یا تماس اعضای تناسلی (بدون دخول) می‌تواند باعث انتقال بیماری شود. موارد نادر انتقال مادر به جنین هم دیده شده است.

کاندوم مانع از انتقال ویروس می‌شود، مگر آنکه ویروس از پوست ناحیه‌ای که کاندوم نمی‌پوشاند منتقل شود. بنابراین توصیه می‌شود از ابتدای رابطه جنسی از کاندوم استفاده شود و این کار تا پیش از دخول به تاخیر انداخته نشود.

اچ‌پی‌وی با سرطان دهانه رحم مرتبط است. تقریباً در تمام مبتلایان به سرطان دهانه رحم این ویروس پیدا می‌شود. این ویروس در ابتلا به سرطان مقعد، دهان و گلو و سرطان پروستات هم نقش دارد.

این ویروس درمان ندارد یعنی نمی‌توان با دارو آن را در بدن از بین برد و ریشه کن کرد، اما برای عوارض آن درمان وجود دارد.

برای پیشگیری از این آلودگی واکسن وجود دارد، توصیه می‌شود هم خانم‌ها و هم آقایان از واکسن چهارگانه اچ‌پی‌وی (گارداویل) استفاده کنند (سه نوبت). این واکسن از زگیل تناسلی، سرطان دهانه رحم، سرطان مقعد، سرطان آلت تناسلی زنان و مردان که به ویروس ربط دارند پیشگیری می‌کند.

توصیه می‌شود تمام مردان و زنانی که از نظر جنسی فعال هستند این واکسن را تزریق کنند.

در ایران آمار کشوری از شیوع این ویروس به خصوص در مورد آقایان وجود ندارد. بیشتر تحقیقات انجام شده در باره رابطه ویروس با سرطان دهانه رحم بوده است. اما تحقیقات موجود رقمی بین ۵ تا ۱۳ درصد جمعیت زنان را به این ویروس آلوده می‌دانند که با متوسط شیوه جهانی (۹ تا ۱۳ درصد) مطابقت دارد. با اینحال برخی تحقیقات به این نتیجه رسیده‌اند که شیوع در ایران پایینتر از متوسط در خاورمیانه و دنیاست.

اگر شیوع این ویروس به اندازه شیوع جهانی آن باشد به سادگی می‌توان فهمید که افراد آلوده در ایران تعدادشان باید بسیار بیشتر از یک میلیون نفر باشد.

برای پیشگیری از این بیماری، شستشوی مناسب نواحی تناسلی پیش و بعد از رابطه جنسی با آب و صابون، استفاده از کاندوم از ابتدای رابطه جنسی و پرهیز از داشتن شرکای جنسی متعدد بسیار مهم است.

در کسانی که به این ویروس آلوده شده‌اند به ویژه خانم‌ها آزمایش موسوم به پاپ اسمیر باید بسیار جدی گرفته شود. تست HPV را می‌توان همراه پاپ اسمیر انجام داد.

سرطان دهانه رحم مهمترین خطری است که زنان آلوده به ویروس اچ‌پی‌وی را تهدید می‌کند. پاپ اسمیر که بدون درد و خونریزی است باعث می‌شود سرطان دهانه رحم در مراحل اولیه شناسایی شود که در این موارد به راحتی قابل درمان است.

در ایران معمولاً پاپ اسمیر را بعد از ازدواج از سن ۲۱ سالگی، سالی یک بار انجام می‌دهند و اگر سه سال این تست منفی بود بعد هر دو تا سه سال یکبار انجام می‌دهند.

در راهنمای بالینی سلامت وزارت بهداشت به تمام زنان توصیه شده از سن ۳۰ سال به بعد هر پنج سال یکبار تست پاپ اسمیر بدهند و اگر ۱۵ سال متوالی نتیجه تست منفی بود می‌توان تا ۶۰ سالگی هر ۱۰ سال یکبار این تست را انجام داد.

در خانمی که به اچ‌پی‌وی آلوده شده بهتر است هر شش ماه یکبار پاپ اسمیر انجام داد.

در تحقیقی در ایران بر روی والدینی که کودکان مدرسه‌ای دارند، ۷۶ درصد پدران و مادران درباره اچ‌پی‌وی هیچ اطلاعی نداشتند.

زگیل تناسلی با تبخال تناسلی فرق دارد، تبخال تناسلی را ویروسی که هم‌خانواده تبخال صورت ایجاد می‌کند.

آخرین آمار ابتلا به ایدز در ایران نشان می‌دهد الگوی انتقال از اعتیاد تزریقی به رابطه جنسی تغییر پیدا کرده است. جمعیت جوان و آموزش ناکافی در شیوع بیماری‌های آمیزشی نقش مهمی دارد بنابراین می‌توان حدس زد در نبود آموزش همگانی کافی، اچ‌پی‌وی هم مثل دیگر بیماری‌های آمیزشی شیوع بیشتری پیدا کند.

یادداشتی از بهاره رهنما

داشتم به میهمانم می گفتم که اگر راحت تر است رویه نایلونی روی میل های سفید را بردارم، نرسیده بودم قبل از رسیدنشان برشان دارم، او تعارف کرد و گفت راحت است من اما گرم شد و برش داشتم، بعد یکدفعه حس کردم چقدر راحت تر است.

سه سالی می شود خریدمشان اما هیچ لک و ضربه ای بر آنها نیفتاده اگر چه اکثر اوقات به دلیل ماندن همین روپوش نایلونی بر رویشان از لذت راحتی شان محروم مانده ایم، بعد یاد همه روکش های روی اشیای زندگی خودم و اطرافیانم میفتم، روکش های روی موبایل ها، شیشه ها، روکش های صندلی ماشین، روکش های روی کنترل های تلویزیون، روکش های روی لباس های کمد و... همه این روکش ها دال بر پذیرش دو نکته است یا بر نامیرایی خود باور داریم و یا اینکه قرار است چنین چیزهای بی ارزشی را به ارث بگذاریم، هر روز در روابط روزمره مان نیز همین روکش ها را بر رفتارمان می گذاریم تا فلانی نفهمد عصبانی هستیم، فلانی نفهمد چقدر خوشحالیم، فلانی نفهمد چقدر شکست خورده ایم.

نقاب ها و روکش ها را استفاده می کنیم برای اینکه اعتقاد داریم اینطوری شخصیت اجتماعی ما برای یک روز مبادا بیشتر و بهتر روی پای خودش می ایستد و این در شرایطی است که اغلب زودتر از حد تصورمان این دنیا را ترک می کنیم و آن روز مبادا هرگز نمی رسد فقط ما فرصت و جسارت خود بودن را از خودمان دریغ کرده ایم. جسارت لذت بردن از خود حقیقی مان حتی به قیمت گاه زخمی شدن و ضربه دیدن. روحمان را از تماس با دنیا محروم می کنیم تا روزی این لذت را به او ببخشیم که بی محابا دنیا را لمس کند، غافل از اینکه امروز همان روز است و همان روز اگر در انتظارش باشی هرگز فرامی رسد.

میهمان من تلنگری کوچک به من زد. جلد همه وسایلی را که از ترس خش افتادن پوشانده ام، باز می کنم. دلم می خواهد اشیا هم دموکراسی را تجربه کنند. ضربه خوردن به قیمت لذت بردن از خود حقیقی. ما همه مان فکر می کنیم عمر نوح خواهیم کرد. در پس ذهن بشر همیشه همچنین باوری جا خوش کرده، خدا می داند که وقتی پرنسس دایانا مرد چقدر دستکش و کفش استفاده نشده در کمد او پیدا شد، برعکسش هم هست آدم های به ظاهر فقیری که با مرگشان کلی پول از بالمش ها و لای رختخواب هایشان پیدا می شود و کلی خرت و پرت که طرف گذاشته بوده که روز مبادا از گنج در بیاید و روز مبادا نرسیده غزل خداحافظی را سروده اند. محافظه کاری و دوراندیشی همیشه از احساس دموکراتیک بودن (لااقل با خودم) دورم کرده. من تصمیمم را گرفته ام. همه نایلون ها و روکش ها را کنار می زنم.

تفاوت یک زن مؤمن با یک زن خود فروش! (تصویر)



یک زن خودفروش

زنان مؤمن خانواده دوست

پیام کانون ره‌آورد در مراسم روز جهانی حقوق بشر، ویژه دگرباشان جنسی

در جامعه‌ی ایران نقض حقوق بشر چنان گسترده‌ی وسیع و ابعاد گوناگونی دارد که پرداختن همزمان به همه‌ی آن‌ها امری به‌غایت دشوار است. به‌همین دلیل ما هر سال به‌مناسبت روز جهانی حقوق بشر به یکی از موارد نقض این حقوق در ایران می‌پردازیم.

کانون ره‌آورد امسال مراسم روز جهانی حقوق بشر را به مسایل دگرباشان جنسی در ایران، یکی از موارد نقض فاحش حقوق بشر که کمتر به آن پرداخته شده، اختصاص داده است.

شناخت بیشتر از حقوق بنیادین انسانی در مبارزه‌ی آگاهانه‌ی ما علیه نقض این حقوق و در جهت فرهنگ‌سازی در بستر جامعه، امری ضروری و مداوم است.

امروزه در بسیاری از کشورها قوانین به نحوی تنظیم شده‌اند که از اعمال تبعیض و خشونت علیه شهروندانی که در جامعه به دلایلی متفاوت «اقلیت» به‌شمار می‌روند، جلوگیری کنند.

یکی از این حوزه‌ها به قوانین حمایت از حقوق همجنسگرایان، دوجنسگرایان و تراجنسیتی‌ها مربوط می‌شود.

در سال ۱۹۷۳ میلادی، انجمن روان‌پزشکی آمریکا همجنسگرایی را از فهرست اختلالات روانی خارج کرد و در پی آن در سال ۱۹۹۰ سازمان بهداشت جهانی اعلام کرد که همجنسگرایی بیماری نیست.

در سال‌های اخیر تراجنسگرایی نیز از فهرست اختلالات روانی خارج شده است. هر ساله روز ۱۷ مه به‌عنوان «روز جهانی مبارزه با همجنسگراهراسی» جشن گرفته می‌شود و کوشش می‌شود این مسئله را یادآوری کند که همجنسگرا بودن یک فرد به معنای بیمار بودن او نیست.

اما در ایران ما حکومت همچنان همجنسگرایان، دوجنسگرایان و تراجنسیتی‌ها را بیمار می‌داند و تأسف‌بار این‌که افکار عمومی در جامعه‌ی ایران نیز با این برداشت حکومت هم‌سو است.

در جامعه‌ی ایران جنسیت از دو نوع مذکر و مؤنث خارج نیست و هر گرایش جنسی دیگر نه تنها به رسمیت شناخته نمی‌شود بلکه برای آن‌ها مجازات نیز تعیین شده است.

در ۲۷ ماده از قانون مجازات اسلامی ایران همجنسگرایی جرم تلقی شده و برای آن مجازات از شلاق تا اعدام در نظر گرفته شده است.

در تغییرات سال ۹۱-۱۳۹۰ قانون مجازات اسلامی از همجنسگرایی جرم‌زدایی نشده و در نهایت این مجازات باقی مانده است.

این در حالی است که مقام‌های حکومت ایران بارها در مجامع بین‌المللی وجود همجنسگرایی در ایران را رد کرده‌اند.

اما در سطح اجتماعی، افزون بر ناآگاهی جامعه‌ی ایرانی درباره دگرباشان جنسی، مجموعه‌ی پیچیده‌ای از باورهای ریشه‌دار و روابط اجتماعی سنتی و جان‌سخت، در پایمالی حقوق دگرباشان جنسی به‌عنوان حقی جدایی‌ناپذیر از حقوق بشر، سهیم هستند و مسائل این شهروندان را به یک تابوی عمیق اجتماعی تبدیل کرده‌اند.

در این عرصه، عدم دسترسی آزادانه به اطلاعات در جامعه‌ی ایران به دلیل تمام موانعی که بر سر آزادی بیان و دسترسی آزاد به اطلاعات وجود دارد نیز مانع بزرگی به‌شمار می‌رود.

اصل «عدم تبعیض»، از بنیادین‌ترین اصول حقوق بشری است؛ بر پایه‌ی این اصل، تمامی انسان‌ها، قطع نظر از این‌که به چه گروه جنسی، نژادی، قومی، مذهبی یا... تعلق داشته باشند، می‌باید از تمامی حقوق و آزادی‌های مندرج در اسناد حقوق بشری یا سایر اسناد ملی و بین‌المللی برخوردار باشند.

در ماده‌ی دوم اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است: «هرکس بدون هیچ‌گونه تمایزی، نظیر نژاد، رنگ، جنسیت، زبان، مذهب، باور سیاسی یا هر باور دیگری، خاستگاه ملی یا اجتماعی، دارایی و ولادت یا هر موقعیت دیگری از حقوق و آزادی‌هایی که در این اعلامیه شمرده شده است، برخوردار است.»

این اصل تقریباً به همین شکل در «میثاق بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی»، «میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی» و حتی در «پیمان‌نامه حقوق کودک» نیز تکرار شده است.

ماده‌ی دوم اعلامیه جهانی حقوق بشر طوری با دقت تنظیم شده است که جای هیچ‌گونه شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد که هیچ وضعیت یا موقعیت طبیعی، نمی‌تواند مانع برخورداری آدمیان از حقوق شناخته‌شده در اعلامیه باشد. گرایش‌های جنسی انسان یا هویت جنسیتی او همانند نژاد یا زبان مادری، وضعی طبیعی یا موقعیتی ذاتی است که چه به لحاظ اخلاقی و چه به لحاظ حقوقی (دست‌کم بر پایه‌ی مبانی نظری اسناد حقوق بشری) نمی‌تواند اسباب تبعیض میان آدمیان قرار گیرد.

بر پایه همین نگرش است که در جهان کنونی هر روز بیشتر به حقوق مدنی دگرباشان جنسی توجه می‌شود. اکنون در بیش از ۱۵ کشور جهان ازدواج همجنسگرایان به رسمیت شناخته شده و این روند همچنان ادامه دارد.

تلاش ما به‌عنوان جمع کوچکی از فعالان حقوق بشر ایرانی نیز در راستای دستیابی به حقوق دگرباشان جنسی است.

دگرباشان جنسی در ایران، هم از سوی حکومت و هم فرهنگ غالب بر جامعه تحت فشارند و مدام مورد تحقیر، اذیت، آزار و شکنجه‌های روحی و جسمی قرار می‌گیرند.

نقض حقوق دگرباشان جنسی در جامعه‌ی ایران مضاعف است و همین امر اهمیت دفاع از حقوق آنان را دو چندان می‌کند.

کانون ره‌آورد - آخن - آلمان

آذرماه ۱۳۹۲ - دسامبر ۲۰۱۳

http://www.rahaward.org/archives/2013/12/post_8091.php

بیژن صفاری- و اولین ازدواج همجنسگرایان در ایران

از ویکی‌پدیا، دانشنامه‌ی آزاد

http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A8%DB%8C%DA%98%D9%86_%D8%B5%D9%81%D8%A7%D8%B1%DB%8C

بیژن صفاری (متولد ۱۹۳۳^[۱]) روشنفکر، نقاش و معمار ایرانی و استاد سابق دانشکده هنرهای تزئینی است.^[۲] او مشاور سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران (۱۳۵۶-۱۳۴۴) بود.^[۳] او طراح بوستان دانشجو در تهران است.^[۴] او از جمله مدیران فرهنگی و هنری دوره پهلوی و از نزدیکان فرح دیبا بود.^{[۵][۶]} او در کنار مارکو گریگوریان، سیراک ملکونیان، سهراب سپهری، پرویز تناولی و منوچهر شیبانی از اعضای «گروه هنرمندان معاصر» بود.^[۷] او سرپرست و دبیر شورای کارگاه نمایش بود.^[۸]

او فرزند تیمسار سناتور محمدعلی صفاری بود. او یکی از اولین دو مرد همجنسگرای ایرانی بود.^[۹] که برای اولین بار در تاریخ مدرن ایران در یک مراسم ازدواج تمام و کمال و به صورت آشکار با یکدیگر ازدواج

کردند. این دو جوان از دو خانواده متمول و سرشناس آن موقع ایران بودند. جشن این ازدواج غیرمعمول نیز در هتلی در تهران به نام «هتل کومودور» برگزار شد. او با **سهراب محوی** ازدواج کرد.^[۱۱۰]

نقاشی

انگیزه اصلی صفاری برای نقاشی یک کشش عاطفی به متریال‌های در اختیار اوست؛ از جمله نوشت افزار، کاغذهای سفید، به مداد رنگی‌ها، آبرنگ‌ها، و رنگ‌های اکریلیک و تأثیر رنگ‌های جامد و مایع بر سطح کاغذ. مهم‌ترین ویژگی آثار وی رفتارش با اشیا و روابط آن‌ها است. اشیا را آشنا را در کنار یا بر روی هم تصویر می‌کند. تابلوهای او که بر روی هم بسیار جدی و دقیق اجرا شده‌اند، عمداً با نهادن اثر فنجان‌های قهوه و با کشیدن خطوطی «باطل‌کننده» آثار رازآلود، پیچیده و استادانه بیژن صفاری در قلمرو آن «خط سوم» به **شمس تبریزی** که «نه خود خواندی نه دیگری» شبیه‌اند.^[۱۱۱] او نقش زیادی در پرورش فکر **رضا قاسمی** داشته‌است.^[۱۱۲]

تیسره: در کتاب "نگاهی به شاه" نوشته عباس میلانی، ص. 431 در باره بیژن صفاری و دوستی اش با ملکه ایران فرح پهلوی هم آورده شده است. موضوع دوستی ارنست پرون با خود محمد رضا شاه را هم نباید از یاد برد. یا حق رای به زنان در دوران حکومت پهلوی. حال اینها را با مخالفت خمینی با حق رای زنان و سرکوب همجنسگرایان در زیر حکومت آخوندی و کلا سرکوب هر نوع آزادیهای جنسی و در کنار آن سرکوب زنان و حجاب اجباری همه نشان می دهد که حکومت پهلوی در عرصه آزادیهای جنسی تا چه اندازه متجدد و آزادیخواه بود و حکومت آخوندی تا چه اندازه عقب مانده و ارتجاعی.

سازمان ملل: ایران باید تبعیض علیه اقلیتهای جنسی، اتنیکی و مذهبی را متوقف سازد

عدالت برای ایران، 6 خرداد 1392: کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سازمان ملل نظرات نهایی خود درباره اجرای تعهدات مربوط به حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مردم توسط جمهوری اسلامی را منتشر کرد. این کمیته نگرانی های جدی خود را نسبت به حجم وسیعی از تخلفات حقوق بشری در حوزه زنان، کودکان، کارگران و سندیکاهای اقلیتهای اتنیکی، ناهندگان افغان و افراد همجنسگرا و ترنسجندر بیان کرده است. عدالت برای ایران پیش از این برخی از موارد نقض حقوق بشر در ایران را در قالب یک گزارش به اطلاع کمیته رسانده بود. ما از نظرات نهایی کمیته که نگرانی های اصلی ما را در حوزه های زیر بازتاب داده است، ابراز خوشحالی می کنیم.

در حوزه همجنسگرایان و ترنسجندرها، کمیته سازمان ملل خواستار لغو تمامی قوانینی شده است که تبعیض، آزار و مجازات افراد به دلیل گرایش جنسی یا هویت جنسیتی شان رسمیت می بخشد؛ براساس نظر کمیته تمامی تبعیض ها و تعصبات اجتماعی علیه همجنسگرایان و ترنسجندرها باید از میان برود و جمهوری اسلامی باید تضمین کند که این افراد از حق اشتغال، خدمات اجتماعی، مراقبتهای بهداشتی و حق آموزش خود مطابق میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کاملاً برخوردار می شوند.

در حوزه زنان، کمیته مقرر می دارد که تمامی محدودیتهای برای دسترسی به آموزش عالی، شامل ممنوعیت تحصیل در رشته های مختلف و سهمیه بندی جنسیتی و زانه-مردانه کردن کلاسها و امکانات دانشگاهی باید از میان

برود.

-خسونت خانگی و تجاوز در چارچوب زناشویی (قانون تمکین) باید جرم شناخته شود
-زوجین نباید حق داشته باشند دیگری را از اشتغال ممنوع کنند.

در حوزه کودکان،
- باید حداقل سن قانونی ازدواج هم برای پسران و هم برای دختران به 18 سال افزایش یابد؛
- به مساله شمار بالای ترک تحصیل دختران در مناطق روستایی و دانش آموزان عرب اهوازی رسیدگی شود.

در حوزه مهاجران و پناهندگان افغان،
- باید اطمینان حاصل شود که کودکان پناهنده به آموزش ابتدایی، صرفنظر از اینکه والدین شان در طرح های ثبت نام اتباع بیگانه شرکت کرده اند یا خیر، برخوردار هستند.

در حوزه اقلیت های اقلیتی،
- جمهوری اسلامی باید گامهای فوری برای افزایش سهم بودجه مناطقی که عمدتاً محل زندگی اقلیت های قومی هستند بردارد تا وضعیت معیشت و مسکن، دسترسی به آب آشامیدنی سالم، بهداشت محیطی، برق، وسایل نقلیه عمومی، مدرسه و مراکز بهداشتی در این مناطق بهبود یابد. نسبت به اینکه اقلیت های قومی فرصت آموزش زبان مادری خود را در کنار زبان فارسی دارند باید اطمینان حاصل شودحق مشارکت اقلیت های قومی در زندگی فرهنگی که شامل حمایت از انتشار آزادانه و بدون محدودیت و لغو پروانه کتاب و نشریه به زبانهای کردی، عربی، آذری و بلوچی می شود به رسمیت شناخته شود.
کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سازمان ملل بیش از 30 توصیه به دولت ایران پیش روی دولت ایران نهاده است. شادی صدر، مدیر اجرایی عدالت برای ایران می گوید: "این نگرانی ها و توصیه ها شکاف جدی را در برخورداری مردم ایران از حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را نشان می دهد. این شکاف نتیجه مجموعه بزرگی از تبعیضات نهادینه و فراگیر مبتنی بر جنسیت، قومیت، زبان، گرایش جنسی و هویت جنسیتی است."

برای دیدن متن کامل نظرات نهایی کمیته به لینک زیر مراجعه کنید:

www2.ohchr.org :link

پرسش هایی که پاسخ می طلبد
آقای محسن کدیور جان انسان بادمجان نیست!

آرش سلیم

• پیرامون اصلاح قانون مجازات اسلامی مبنی بر محدود کردن مجازات اعدام به فرد مفعول در لواط، محسن کدیور پاسخی داده است که به پرسشگری بی پرده و بدون هراس از خشم فقها نیاز دارد. این مطلب تحت عنوان «اخفیت مجازات فاعل از مفعول در لواط» به تاریخ هفت تیر ۱۳۹۲ در سایت محسن کدیور منتشر گردیده است ...

اخبار روز: www.akhbar-rooz.com
چهارشنبه ۲۶ تیر ۱۳۹۲ - ۱۷ ژوئیه ۲۰۱۳

پیرامون اصلاح قانون مجازات اسلامی مبنی بر محدود کردن مجازات اعدام به فرد مفعول در لواط، محسن کدیور پاسخی داده است که به پرسشگری بی پرده و بدون هراس از خشم فقها نیاز دارد. این مطلب تحت عنوان «اخفیت مجازات فاعل از مفعول در لواط» [4] به تاریخ هفت تیر 1392 در سایت محسن کدیور منتشر گردیده است. آشکار است که از همین اندک اصلاح هم در قوانین جمهوری اسلامی باید خشنود بود و به آن خوش آمد گفت. اما اینجا بدون داوری درباره پدیده همجنس گرایی و مستقل از این که مجازات درباره چه جرمی می باشد، از محسن کدیور درخواست می شود لطفاً به پرسش های زیر در رابطه با «روش» فقها پاسخ دهد. می خواهیم درباره ابهام 14 قرنه و اختلافی چنین بزرگ در حکم «شارع» مورد نظر ایشان، پرسشگری کنیم! مگر جان انسان در پیشگاه «شارع» چون بادمجان است، که بتواند گرفتن جان انسان را طبق آن چه کدیور بهانه آورده است به دست «اختلاف روایات مختلف» بسپارد! چطور می توان قبول کرد که مجازات برای یک جرم مشخص؛ بین الف- مطلقاً قتل مجرم و ب- مطلقاً زنده ماندن مجرم، در ابهام باشد؟ امید است پاسخ های او به زبان فارسی ساده و روشن باشد:

1) آیا جان انسان این قدر بی اهمیت است که حکم «شارع» مورد نظر شما در مرگ و حیات انسان چنین باز باشد، به طوری که با برداشت های مختلف فقها بین دو افراط کشتن یا نکشتن مجرم در نوسان باشد:

- از مجازات «قتل مطلقاً» تا «جلد» برای لائط در فقه امامیه،
- از مجازات «رجم» مطلقاً تا نکشتن مطلقاً برای لائط در فقه غیر امامیه

2) اگر «شارع» مورد نظر شما گرفتن حیات یک انسان را چنین بی مسئولیت به یلخی گری «اختلاف روایات مختلف» سپرده باشد، آیا نباید در حکمت، عدالت، و بصیرت در آینده نگری چنین شارعی تردید کرد؟

3) اگر در حکمت، عدالت، و بصیرت «شارع» تردیدی نیست، آیا نباید در صلاحیت کسانی که از آن ها «روایت» شده است تردید کرد؟

4) اگر در صلاحیت پیامبر و ائمه که «روایات» از آن ها «نقل» شده است تردیدی نیست، آیا نباید صلاحیت فقها و مفتی ها را در استنباط احکام زیر سؤال برد؟

5) اگر فقها و مفتی ها صلاحیت استنباط دارند، آیا نباید روش مبتنی بر «نقل» را زیر سؤال برد؟

6) اگر احادیث و روایات به عنوان منبع استخراج احکام تا حد گرفتن حیات انسان ها نظر «شارع» بوده است، چرا پیامبر آموزه های خود را چون آیات قرآن مکتوب نکرد تا فقها با استناد «نقل» به پیامبر او را شریک جرم قتل انسان های بیگناه نکنند؟ برآستی و شوربختانه چرا حاصل عمر 12 نسل ائمه حتی یک «تالیف» نبوده است؟

با شناختی که از محسن کدیور دارم گمانه زنی من آن است که بین 4 و 5 و 6 با «اما»ها و «اگر»ها و با واژه های عربی و لفاظی های تکراری (تاکتیک دیرینه فضل فروشی افراد بسیاری در صنف آخوند برای عوام)؛ به توجیه نقش فقها به عنوان میراث دار پیامبر و ائمه خواهد پرداخت! البته تردیدی ندارم که برای او هم در مقام «نظر» جان انسان بادمجان نیست، اما در عمل جان انسان برای او نیز ملعبه دست فقها و مفتی ها و استنباط آن ها از «نقل» می باشد. همان ملعبه ای که شوربختانه و با هزاران هزار افسوس دیگر نمی توان انسان هایی را که با قانون قبلی جمهوری اسلامی ایران اعدام شده اند زنده کرد و به آن ها گفت: طبق قانون جدید مستحق اعدام نبوده اید!

و اما پاسخ بی پرده نگارنده و بر اساس مکتوب قرآن در دسترس همگان، که در مقالات متعدد تحلیل شده است:

1) محمد بن عبدالله از قوم قریش برای تعلیم و «هدایت» قوم قریش؛ از بت پرستی و شرک و تبه کاری، به «ایمان» و «عمل صالح» برانگیخته شد.

2) کتاب در دست قرآن، جمع آوری آیاتی است که به زبان عربی قوم قریش، در راستای «هدایت» قوم قریش، به محمد بن عبدالله وحی شد.

3) آموزه هایی که «حکم» قرآن نامیده شده است، با اندکی تغییرات شامل همان مقررات رایج بین قبائل قریش قبل از بعثت حضرت پیامبر می باشد.

4) آموزه هایی که احکام نامیده شده است حتی برای قوم قریش همیشگی نیست؛ چه رسد برای اقوامی که پس از مرگ پیامبر مورد تعدی و حمله قریش و هم پیمانان قریش قرار گرفتند.

5) دین عمومی برای همه موحدین منجمله مردم کشورهایی که با حمله یا بدون حمله مسلمان شدند؛ «ایمان» و «عمل صالح» با فرائض «نماز» و «زکات» می باشد.

6) در قرآن بالاترین مجازات فحشای جنسی برای مرد زناکار و زن زناکار صد ضربه شلاق می باشد. برای مرد یا زنی که در پیمان نکاح محصنانه نباشد، زنا بی معنی است و اصلا موضوعیت ندارد (برای

مثال نکاح مسافحانه و نکاح اخذان).

7) خدا به پیامبر و صد البته ائمه شیعه اجازه صادر کردن هیچ حکم «شرعی» را حتی برای قریش نداده است. در عرف قریش، محمد بن عبدالله نیز می تواند چون عبدالمطلب و ابوطالب و دیگر معتمدین قریش برای اداره قوم خود قوانینی را مقرر کند.

8) برای لواط هیچ مجازاتی در قرآن نیامده است. تمام تفسیرها و تاویل ها و استنباط حکم اعدام بر مبنای «داستان» قوم لوط باطل است. اولاً در این داستان، لواط در قوم لوط «همگانی» بوده است برای مردانی که میل جنسی به زن داشته اند. دوماً مجازات ذکر شده در قرآن «همگانی» و با بلای آسمانی بوده است؛ و نه مجازات فردی توسط انسان. در داستان های دیگر قرآن، مجازات آسمانی همگانی برای اقوام دیگر نیز نازل شده است. بدون این که چون قوم لوط به لواط مبتلا بوده باشند! پس مقایسه پدیده همجنسگرایی فردی با موضوع داستان «قوم» لوط و بلای آسمانی برای این «قوم» بی مورد است. دو مورد کاملاً متفاوت می باشد و اساساً قابل مقایسه نیست. حتی اگر قابل مقایسه هم بود، «حقوق» را نمی توان بر مبنای قصه هایی گذاشت که، طبق تاکید قرآن، هدف بیان این قصه ها «پند» دادن به مخاطبین قرآن بوده است.

9) هر انسان صاحب جان و مال و تن و روح و روان و آبرو و اراده خود می باشد. هیچ فرد و گروه و حکومتی نمی تواند به هیچ عنوان این حق را از هیچ فرد انسانی بگیرد و یا به هر بهانه ای او را مجازات کند. به جز موارد «تعدی» به «دیگران»، بر اساس آیات قرآن، تمام مجازات ها در دنیای دیگر و به عهده خدا می باشد در حالی که «توبه» خود بخش تعیین کننده این فرآیند است. سران قبائل و حکومت ها در مواردی که به «دیگری» تعدی می شود، تکرار می کنم به جان و مال و ناموس «دیگری» تعدی می شود؛ به نمایندگی از جامعه داوری و مجازات می کنند. برخی از این داوری ها و مجازات ها در قبائل نیمه بدوی قریش، به دست طوایف و قبیله های متخاصم با خونریزی های کلان قبیله ای و پیامد دور باطل کینه و انتقام جمعی انجام می شده است. در راستای تلاش برای ساماندهی جمعی و پیشگیری از قبیله ای شدن تعدی فردی اعضای قبائل به یکدیگر، آیاتی برای جمعیت مخاطب قرآن نازل شده است. «شارع» و «شریعتی» در کار نیست!

10) در قرآن طبقه یا گروهی به اسم فقیه و یا مفتی، که برای دیگران از طرف خدا حکم شرعی وضع کند و آن حکم را اجرا کند، وجود ندارد. در قرآن مواردی شامل حل و فصل برخی مشکلات و دادن پند، به «اولو الالباب» آن جامعه سپرده شده است.

11) وجهی که سالیانه فقها تحت عنوان «سهم امام» از مردم دریافت می کنند، بر ضد مسلمات قرآن است و حرام خواری آشکار می باشد. در تقسیم «غنایم» جنگی، به مردم «پرداخت» می شده است و نه این که از مردم «دریافت» شود: در زمانه پیامبر چهار پنجم غنائم بین جنگجویان شرکت کننده در جنگ مربوطه تقسیم می شده است در حالی یک پنجم غنائم صرف کمک به سایرین می شده است. اختصاص یک پنجم «غنیمت» جنگی در زمان پیامبر برای کمک به نیازمندان و کسانی که قادر به شرکت در جنگ نبوده اند، مطلقاً مجوزی برای دریافت «سهم امام» توسط فقها نمی باشد. سهمی که در سنت قریش در غارتگری و

راهزنی به رئیس قبیله پرداخت می شد، به پیامبر و اگذار گردید تا به نیازمندان جامعه پرداخت شود!

12) فروکاهیدن نقش «پیامبری» خدا به دلال معاملات ملکی و سهم خواهی فقها برای او در باغ موسوم به «فدک»، علیه مسلمات قرآنی است. بر اساس آیات متعدد روشن قرآن پیامبران برای نقش پیامبری هیچ مزد و مالی از مردم دریافت نمی کنند و مطلقاً و موكدا نباید دریافت کنند. فقها با طرح این گونه جعلیات مسبب قتل های بسیار بین مسلمانان شده اند که باید پاسخگو باشند.

13) پیشنهاد دوستانه نگارنده به شخص آقای کدیور این است که خود بزرگ بینانه برای خود نقشی بیش از یک شهروند قائل نباشد و به ترویج خشونت و قتل شهروندان که در جوامع آزاد جرم است نپردازد. در ایران آزاد فردا تدوین و تصویب قوانین توسط نهادهای حرفه ای انتخابی با انتخاب آزاد شهروندان و بر اساس آخرین دستاوردهای تجربه و دانش بشری خواهد بود. احساس عاطفی کسانی چون محسن کدیور به آموزه هایی که در حوزه علمیه برای آن عمر خود را گذاشته اند قابل درک است. اما مقررات جامعه عقب مانده و نیمه بدوی قریش که در حد ظرفیت فکری و تجربه کسانی چون عبدالمطلب بوده است، فاقد ارزش حقوقی برای قانون گذاری در زمانه ما می باشد. این هموطنان ما ناچارند روزی با این واقعیت کنار بیایند و به کسب علمی بپردازند که برای پیشرفت و تعالی فرد و جامعه مفید است!

برای واکاوی گسترده مدعیات این نوشتار بر مبنای آیات قرآن، علاقه مندان می توانند به منابع زیر مراجعه کنند: درباره حدود اختیارات پیامبر [1]، درباره قوم لوط و رد برداشت های نادرست فقها از آیات قرآن در قتل شهروندان [2]، و درباره «نکاح» رایج در جامعه قریش و اصلاحات پس از بعثت در آن [3]. همچنین در هر مقاله به منابع مربوط دیگر ارجاع داده شده است؛ از جمله درباره قومی-محلی بودن رسالت همه پیامبران و همچنین درباره علت برخی نابرابری ها بین زن و مرد در آیات قرآن!

منابع

[1] پیامبر در آیات قرآن - سخنان و کردار پیامبر حجت و حیانی ندارد ، آرش سلیم، دی 1390، سایت دفتر عبدالحمید معصومی تهران

[2] نگاهی به داستان قوم لوط در رابطه با پدیده "زوجیت" در قرآن، آرش سلیم، خرداد 1391، سایت گویانیوز

[3] برتری و سلطه مردان بر زنان؟ (۲) - نگاهی به "نکاح" و "صیغه" در مقایسه با "زوجیت" در قرآن ، آرش سلیم، تیر 1391، سایت رادیو زمانه

[4] اخفیت مجازات فاعل از مفعول در لواط ، محسن کدیور، تیر 1392، سایت محسن کدیور ۱۳۹۲

پرسش: در قانون مجازات اسلامی جدید مجازات اعدام فقط برای فرد مفعول در لواط در نظر گرفته شده، و فرد فاعل فقط در صورت احصان محکوم به اعدام می گردد. در صورتی که در قانون پیشین هم مفعول و هم فاعل محکوم به اعدام بودند. اکثر مراجع کنونی شیعه قائل به قرائت سابق بودند و هر دو را مستحق اعدام می دانند، و حتی آیت الله خمینی نیز قائل به اعدام هر دو بودند. حال پرسش آن است که چرا در قانون جدید قرائت اقلیت مراجع جایگزین قرائت اکثریت شده است؟

پاسخ: در مورد مجازات لائط/ فاعل قول مشهور در فقه امامیه قتل مطلقاً و قول غیرمشهور قتل در صورت احسان و جلد در صورت عدم احسان است. مجازات ملوط / مفعول مطلقاً قتل است. علت اختلاف روایات مختلف است. مجازات مفعول از فاعل شدیدتر است. در فقه اهل سنت مالکیه و حنابله (در شهر روایتین احمد بن حنبل) قائل به وجوب رجم لائط مطلقاً هستند. شافعیه قائل به وجوب رجم لائط محسن و جلد و تعزیر غیرمحسن است، ابوحنیفه تعزیر لوطی را کافی دانسته معتقد به قتل لائط نیست مطلقاً.

از اسباب تغییر قانون مجازات اسلامی بی اطلاع.

ماجرایی به نام پرده ی بکارت

مقدمه

در شب زفاف و پس از آن که عروس و داماد به حجله می رفتند، فردی به عنوان ینگه در پشت در منتظر می ماند تا دستمالی را که نشان از سلامت دختر است تحویل بگیرد و با نشان دادن آن به مادر شوهر و مادر زن انعامی نیز نصیب خود کند. اگر دستمال سفید بود که غوغایی به پا می شد و بی آبرویی دختر و خانواده وی را به همراه داشت و احتمال داشت به دست پدر یا برادر "باغیرت"، خونش ریخته شود. البته این اتفاق کم می افتاد. گاه عروس سر داماد را کلاه می گذاشت و دستمالی را که به خون کیوتر آغشته بود، به کار می برد!!!!

سده های بسیاری است بی آنکه نوشته شده باشد فرهنگ حفظ بکارت یا دوشیزگی در دختران ایرانی یک واقعیت انکار ناپذیر است. این ویژگی اگرچه بشدت مرد خواهانه است، امروزه یکی از کارکردهای ثانویه آن عبارت از افزایش اعتبار، آبرو، حیثیت اجتماعی، فرصت از دواج و اعتماد بنفس دختران محسوب می شود. اگرچه در دهه های اخیر و چه بسا از پیش از انقلاب زمینه های عینی ارزش زدایی از این نماد جنسی و اجتماعی بتدریج محقق شده و بنوعی از آن قبح زدایی شده است و برخی گزارش ها حاکی است برای بسیاری از دختران و پسران ملاک مهمی برای انتخاب همسر و پیوند زناشویی نیست. باین وصف همچنانکه رابطه جنسی پیش از از دواج بین دختران رخ می دهد، در عین حال پدیده ترمیم بکارت نیز یکی از اعمال جراحی نسبتاً گسترده ای است که مطب بسیاری از ماما های متخصص را در مراکز بهداشتی تا غیر بهداشتی پراز دحام کرده است. هزینه این عمل نیم ساعته که همراه با بی حسی موضعی است، از ۲۰۰ هزار تومان تا هفت میلیون تومان در تهران متغیر است

ماده ۱۱۲۸ در قانون مدنی ایران در قسمت «خیارهای فسخ نکاح» اشاره می کند که در آن آورده شده است: «هر گاه در یکی از طرفین صفت خاصی شرط شده و بعد از عقد معلوم شود که طرف مذکور فاقد آن بوده برای طرف مقابل حق فسخ خواهد بود. خواه شرط مذکور در عقد تصریح شده یا عقد متباین (یعنی بر اساس عرف) بر آن واقع شده باشد.» در نظر مشورتی این ماده آمده است که برای مثال اگر زوج هنگام از دواج شرط بکارت نموده باشد، اگر بعد از از دواج مشخص شود که با زوجه جماع شده، هر چند پرده بکارت سالم و موجود از نوع حلقوی باشد باز زوج دارای حق فسخ خواهد بود.»

اگرچه در مواردی بسیاری پرده بکارت شکل حلقوی دارد و لذا بهنگام نزدیکی با همسر عمل خونریزی صورت نمی گیرد ولی هنوز بسیاری از دختران برای توجیه این امر ناگزیر از اخذ گواهی پزشکی و تاییدیه هستند. تقلیل حیثیت یک انسان تا مرز کارکرد اندام جنسی او، امری دهشتناک است!؟ درک این امر برای مردها بسیار دشوار است و فضای ناامنی حاصل از این ویژگی فرهنگی همچنان در جامعه ایران نقش بازی می کند. گزارش پژوهشی نشان می دهد که پسرانی که معتقد به ارتباط جنسی با دختران هستند، پس از تجربه مکرر رابطه جنسی با دختران، انتظار دارند که با دختر دوشیزه از دواج کنند!

بنظر شما

1. مقوله بکارت برخاسته از کدام ساختار اجتماعی است؟ آیا این ساختار هنوز توان باز تولید این خصیصه را دارد؟
2. پدیده بکارت دارای چه ابعاد اجتماعی است؟ و در روابط میان دختر و پسر چگونه می تواند نقش سازنده یا مخرب ایفا کند؟
3. آیا رابطه مستقیمی بین پدیده بکارت و عصمت فرد وجود دارد؟ اگر نه چرا دختران ایرانی هنوز عمدتاً در مقام حفظ ویا در مواردی ترمیم و بازسازی آن هستند؟ یک مسئله شخصی چگونه به یک مسئله اجتماعی و

حتى دینی تبدیل میشود و مردان متولی دین حتی بخود اجازه فتوا می دهند!؟ Upload Files Attach

File(s):

.

البته شاید تردیدی نباشد که پرده بکارت و اهمیت آن برخاسته از فرهنگ و ساختار پدرسالاری حاکم بر جامعه ی ماست و این تفکر که زن جزو دارایی های مرد است و هرگونه دخل و تصرف در آن موجب سرافکندگی مرد و تنزل مقام اجتماعی وی است. زن متعلق به مرد است و نباید قبل از اینکه با مردی ازدواج کند با مرد یا مردان دیگری رابطه ای داشته باشد. متأسفانه این فرهنگ غلط موجب شده تا زنان و دختران به جای مبارزه با این رسوم نادرست و پوسیده دست به عمل ریاکارانه بزنند و بعد از رابطه جنسی با فردی برای ازدواج به جراحی روی می آورند که البته این عمل نیز بازتاب همان فرهنگ مردسالارانه است به نظر من پرده بکارت به هیچ عنوان نشانه ی عصمت زنی نمی باشد و این تفکرات تفکرات جنسیتی و تبعیض آمیزی است که به مرد اجازه ی هر رفتاری را می دهد اما به زن نه. پرده ی بکارت زندانی است که زنان را به نام عصمت در آن زندانی می کنند و به او می گویند حق نداری از میل جنسی خود لذت ببری تو فقط واسطه ای هستی که مرد باید از تو کامجویی کند.

که به نظر این تفکرات کم کم در بین نسل جوان و نوجوان ما دارد از بین می رود و رابطه ای آزاد و با رضایت طرفین جای آن را می گیرد فرهنگ مردسالاری رنگ می بازد و دیگر آن توان و قدرت همیشگی را ندارد.

شاید نظریه فوق را بتوان طور دیگری نیز مطرح کرد که به جای ساختار و فرهنگ پدر سالاری شرایط قدیمی جامعه را نیز دخیل دانست که سطح توقعات مردم و سطح آغاز زندگی پایین تر بود و ازدواج ها سهل تر ، در نتیجه سن ازدواج پایین بود و مباحث اینگونه نیز کمتر مورد توجه بود. البته از جنبه دیگر این سوال هم وجود دارد که چرا باید چیزی نادرست و غلط را چون وجود دارد بپذیریم و در صدد مبارزه با آن بر نیاییم مگر کار ما فقط سخن سرایی کردن آنهم در نزد گروهی نخبه است؟ من عقیده دارم که اگر آگاه شدی باید دیگران را نیز آگاه کنی نباید مشکلی را به دست زمان بسپاریم و منتظر باشیم زمان آن را حل کند پس نقش عامل انسانی کجاست؟

در مورد اینکه موضوع پرده ی بکارت چون عرف و شرع است پس باید پذیرفت هم به نوعی سوال بر انگیز است زیرا عرف چیزی جز منفعت عده ی خاصی نیست که چون قدرت دارند آن را به گونه های مختلف به عامه ی مردم می قبولانند پس شرع هم همیشه در تمام دوران تاریخ در خدمت قدرت بوده است . در مورد اینکه این موضوع در گذشته وجود نداشته چون ازدواج در سن کم و آسان بوده نیز يك عمومیت دارد بطوریکه این موضوع مربوط به کشور ما نمی شود بلکه مربوط به تمام دنیا می شده است از زمانی که مالکیت برای انسان معنا پیدا کرد و دارائی های خصوصی اهمیت یافت و فقط تفاوت اروپا با ما این است که در آنجا با کوشش و مبارزه ی زنان و جدایی کلیسا از حکومت و گسترش سکولاریسم این موضوع هم کم کم به زباله دان تاریخ سپرده شد اما در کشور ما که مذهب و دولت به هم آمیخته و دلایل دیگر این موضوع همچنان جزو موضوعات ارزشی محسوب می شود درحالیکه کاملاً واضح است که پرده ی بکارت و نشانه ی عصمت دانستن آن نوعی تحقیر و استنمار زن در حد یک کالا است.

اینکه در گذشته این موضوع در ایران مطرح نبود علتش آن چیزی نیست که فرمودید بلکه علت آن ناآگاهی زنان از حقوق خود به عنوان یک انسان بود چرا اگر در گذشته بکارت زنان ارزش بود در مورد پاکدامنی مردان چیزی ارزش نبوده و مردان حق هرگونه عملی خارج از چارچوب خانواده را داشته اند؟ چرا خیانت ها در گذشته هم وجود داشته؟

پس کمی بیشتر به تاریخ رجوع کنیم و کمی بیشتر به زنان به عنوان یک انسان بنگریم و به این موضوع از دریچه ی نگاه یک مرد که این به اصطلاح عرف تبعیض آمیز به نفعشان است نگاه نکنیم.

شاید موضوع بکارت که بنظر موضوعی سنتی و با تاییدات دینی است امروزه دیگر کارکردهای خود را از دست داده و روبه زوال است و این اعمال جراحی نیز نشانه های دوران نقاهت آن است و متولیان دین نیز باید ببینند که این پدیده مانند بسیاری پدیده های دیگر با ابزارها و توجیهاات کهن قابل دوام نیست و لذا باید به نوزایی در معرفت و تکنیک های دینی بپردازند.

لیکن بکارت لازمه حفظ اقتدار خانواده و تبار و اعتبار ایلی و خویشاوندی است که در راس این ساختار قدرت مردان و پدران بر آن مسلط بوده اند و از اینرو این پدیده محصول پدرسالاری است. از این طریق خانواده دختر و شخص پدر می توانست ثابت کند که جنس یا به تعبیر اسلامی متعه!؟ دست نخورده و سالم است و درصورت ازدواج فرد همسر در قالب شوهر مغبون نخواهد شد!؟ این نحوه معامله بر سر دختر

بعنوان یک کالا هنوز رسوبات خود را همچنان در بین اقشار مختلف مردم حتی گاه تحصیلکردگان حفظ کرده است.

و جای تأسف است که رسوبات این پدیده ی کهنه و پوسیده هنوز در بین تحصیلکرده های ما وجود دارد درحالیکه آگاهی بیشتر باید موجب ترک اینگونه افکار شود. نظام ارزشی سنتی جامعه ایرانی امروز در تعارض با بسیاری از واقعیات زندگی در جوامع مدرن شهری قرار دارد. مسئله باکره گی هم جزئی مهم از این کل می باشد. متأسفانه این گونه باورهای نادرست و غیر انسانی، عملاً منجر به اختلال در زندگی جنسی جوانان ایرانی می شود. هرچند که امروز به وضوح رنگ باختن این گونه باورهای ضد انسانی دست کم در میان قشر جوان تهران و چند شهر بزرگ دیگر به گونه روز افزونی قابل مشاهده است. عمل ترمیم بکارت هم به نظر من چیزی نیست جز سازماندهی کردن دروغهایی که جامعه سنتی را دست کم در شکل حفظ کند. ناگفته پیداست که این قبیل تدبیرهای پاسداران سنت ره به جایی نخواهد برد.

مسئله بکارت یکی از موضوعات پر بحث بین دختران است چرا که مردان یا بهتره بگویم پسران قبل از ازدواج می توانند رابطه جنسی داشته باشند اما در مورد دختران نه !! بنابراین این همان نگاه ابزاری به زن و بسیار حقارت آمیز است اما اینکه چرا برخی از دخترها رابطه قبل از ازدواج نداند به خاطر ترس و بودن درون نظام فرهنگی غلط است و اینکه شاید برخی هم از داشتن رابطه های متعدد لذت نبرند یا این کلیشه ای از سنت که در ذهن زنان شکل گرفته و البته برخی هم دوست ندارند قبل از ازدواج چنین رابطه ای را داشته باشند بهر حال مسئله بسیار پیچیده ای است. البته فکر نمی کنم زیاد با عصمت مرتبط باشه بیشتر به مسئله ذهنی و درگیری ذهنی که به سبب بودن درون جامعه مردسالار سبب دوری جستن از رابطه قبل از ازدواج می شود اما هنوز بافت سنتی حاکم بر جامعه ما قوی است و تا حل مسئله راه طولانی در پیش است چرا که این ایدئولوژی را زنها درونی کرده اند و تا جایگزینی با ایدئولوژی بدیل زمان طولانی در پیش است.

حرکت از تحقیر بسوی تصعید

این پدیده ترمیم دارای ابعاد آشکار و پنهان و منفی و مثبتی است :

1. این امر نشانه این است که قداست بکارت آنهم بطور طبیعی روجه زوال است و زنان از این پس می توانند بدون کنتور و شمارشگر طراوت اندام جنسی شان به پیوند جنسی و زناشویی روی آورند.
2. این نشانه آگاهی زنان است هم از حیث اینکه می توانند روابط آزاد جنسی خود را به هر شکل که مایل هستند داشته باشند و سپس با ترفند ترمیم مردم ساده انگار را نیز راضی نگه دارند تا از پیامدهای محرومیت اجتماعی ناشی از از دست دادن آن رهایی یابند.
3. هوشمندی زنان نیز نشانه دیگر این پدیده است چرا که مردان و پسران ناآگاه، خود خواه و دارای نگرش سخیف و پست انسانی به زن را نیز بگونه ای گول می زنند. این فریب معنای منفی ندارد و بر عکس روش مقابله به مثل با اندیشه های ناسازگار با شرایط نوین روابط انسانی در جامعه امروز ایران است. این ترمیم نشانه یک نیاز نیز هست! هنوز مردان بسیاری بدون اینکه خود باکره باشند و بکارت لازم را داشته باشند بدنبال دختران باکره هستند. این امر حتی در میان مردان ایرانی ساکن در خارج از کشور در اروپا و بخصوص امریکا نیز رایج است که پس از رابطه آزادپسران و مردان ایرانی با دختران و زنان ایرانی و خارجی، سرانجام وقتی قصد ازدواج می کنند ترجیح می دهند دختری را به همسری برگزینند که به اصطلاح باکره است و با کسی هم بستر نشده است !!!

چرا نه وقتی می توان در مسیر تحول یک انگاره و پدیده فرهنگی از پیامدهای آسیب شناختی آن کاست و مردان کوتاه نظر را با قرصی یا عمل جراحی و یا خون کبوتری متقاعد ساخت اینکار می تواند شکل ارزشی بخود بگیرد. نظر شما چیست !!!

درست است که ترمیم به کمک زنان آمده و به آنان کمک کرده که رابطه جنسی آزاد و خودخواسته داشته باشند و از ارزش و قداست این موضوع کاسته است و این هم قبول دارم که باید با مردانی که سرشان را مثل کیک در برف فرو کرده اند و نمی خواهند حقیقت را قبول کنند که زنان هم درست مثل خودشان به ارضای میل جنسی نیاز دارند همین برخورد را کرد و آنان را فریب داد چون خودشان دوست دارند که فریب بخورند دوست دارند دروغ را باور کنند اما با حقیقت روبرو نشوند اما یک مسئله برایم وجود دارد و آن این است که با ادامه ی این بازی زنان نیز این موضوع را می پذیرند که باید در زمان ازدواج باکره باشند حال چه طبیعی و چه غیرطبیعی. به نظرم مبارزه ی حقیقی باید از جایی شروع شود و همه زنانی که قبل از ازدواج رابطه ی

جنسی داشته اند به صورت علنی با این مسئله برخورد کنند تا مردان هم به تدریج این مسئله را بپذیرند نه اینکه مرتباً با این فریب زندگی کنند.

به هر حال چه بخواهیم و چه نخواهیم، چه خوشمان بیاید چه خوشمان نیاید این موضوع یکی از موارد عرفی و شرعی است اما به نظر من در این مورد و موارد اینچنینی شرع نیز برگرفته از عرف جامعه عمل می کند و ما می دانیم که عرف جامعه قابل تغییر است. ولی تا وقتی که این نکته و نکات اینچنینی ریشه و امیختگی شدیدی با فرهنگ ملی و مذهبی و عرفی ما دارد باید و ناگزیر به آن تن در دهیم و بدانیم جراحی این مبحث عمیق نیاز به زمان داشته و اگر هم جراحی شود نیاز به دوره التیام زیادی دارد. کما اینکه این دوره به نظر من آغاز گردیده است.
منتظر ارائه نظرات و پیشنهاداتتان هستم /

هشدار رئیس انجمن خیریه توانیاب به گسترش موج چهارم ایدز در ایران

iran-emrooz.net | Sun, 22.12.2013, 23:55



«کانوم» خجالت ندارد

قانون

گروه جامعه، فاطمه رضانیان آمارهای افزایش ابتلا به ایدز در کشور تکان دهنده است. ۲۷ هزار مورد اعلام رسمی ابتلا به اچ آی وی و ۹۰ هزار مورد اعلام غیر رسمی با احتساب تعداد مبتلایان بی خبر از بیماری. تعداد زنان مبتلا به ایدز از مرز ۱۳ هزار نفر گذشته. ۴.۵ درصد کودکان کار از راه اعتیاد تزریقی یا داشتن شرکای

جنسی، این ویروس را در خون خود کاشته اند. زنان باردار مبتلا به ایدز نسل آینده مبتلا به اچ آی وی کشور را با خود حمل می کنند. ایران طی ۱۲ سال، با جهش ۹ برابری ابتلا به این ویروس مواجه شده و آموزش‌ها برای پیشگیری هم چنان ضعیف است. به شیشه تابوی اجتماعی اچ آی وی ترک‌هایی افتاده که هنوز برای فروریختن آن کافی نیست. این در حالی است که این ویروس، آرام و بی صدا راه خود را در جامعه باز کرده و به خصوص گروه سنی ۱۴ تا ۲۵ سال را هدف قرار داده. خسرو منصوریان، موسس انجمن خیریه توانیاب و احیای ارزش‌ها ویژه درمان مبتلایان به ایدز در ایران در گفت‌وگو با «قانون» هشدار می‌دهد که پیشرفت ایدز تصاعد لگوریتمی است و در صورت عدم آگاهی، هر فرد در طول زندگی به طور متوسط ۱۰ نفر را مبتلا می‌کند و آن ۱۰ نفر هم ۱۰ نفر دیگر را و این سیر ادامه می‌یابد. منصوریان معتقد است اگر روند آگاهی رسانی به همین شکل که تا کنون بوده باقی باشد **دیری نخواهد پایید که فاجعه افزایش ابتلا به ایدز در جامعه رخ خواهد داد. گفت‌وگوی «قانون» با موسس انجمن خیریه توانیاب و احیای ارزش‌ها در این خصوص را در زیر می‌خوانید:**

یکی از عمده فعالیت‌های انجمن توانیاب و احیاء ارزش‌ها، ارائه خدمات رایگان به زنان و کودکان مبتلا به ایدز است. ابتدا کمی درباره این فعالیت‌ها توضیح دهید.

دو سازمان مردم نهاد عام المنفعه با عنوان انجمن توانیاب و انجمن احیاء ارزش‌ها از سال ۱۳۷۸ فعالیت خود را آغاز کردند. انجمن حمایت از کودکان و نوجوانان توانیاب شرایط بهرمنند شدن کودکان توانیاب (معلول) از خدمات رایگان توانبخشی اعم از فیزیوتراپی، کاردرمانی، هنردرمانی، گفتار درمانی، تامین بخشی از هزینه‌های درمانی، دارویی، ارتوپد فنی و مستمری ماهانه برای کودکان یتیم ایدز را فراهم کرده. ماهانه ۱۰۰ هزار تومان کمک هزینه مستمر به کودکان یتیم بازمانده از ایدز داریم که تا امر قادر سازی ادامه دارد که تمام و کمال از کمک‌های مردمی تامین می‌شود و به هیچ وجه کمک دولتی نیست. با این حال به لطف کمک‌های مردمی یک ماه هم نبوده که این مستمری قطع شود. از سال گذشته نیز خدمات رایگان کودکان نیازمند کاشت حلزون را ارائه می‌دهیم. سازمان احیای ارزش‌ها (انجمن حمایت و یاری آسیب دیدگان اجتماعی) نیز سرویس دهی به قربانیان آسیب‌های اجتماعی را بر عهده دارد که بخش عمده آن به طور مشخص پدیده اچ آی وی به ویژه حمایت از زنان بیوه متأثر از این ویروس را شامل می‌شود. به عبارت دیگر اگر

خانمی در رابطه زناشویی مبتلا شده و همسرش در اثر این بیماری فوت شده باشد، انجمن احیاء از این خانم دعوت می‌کند در صورت تمایل عضو گروه مادران حامی سلامت شود. مادران حامی سلامت قبل از هر چیز ترس و وحشت و تبعیض و انگ اجتماعی که در حال حاضر نسبت به این بیماری در جامعه هست و گاه آن‌ها را تا مرز انتقام از دیگران یا کشتن خود و کودکشان سوق می‌دهد، پشت سر می‌گذارند. علاوه بر اینکه تحت نظر روان‌شناس و متخصص تغذیه و مددکار اجتماعی و غیره قرار می‌گیرند، به آن‌ها آموزش داده می‌شود نه تنها از سلامت خود که از سلامت افراد جامعه حمایت کنند. به این ترتیب که یاد می‌گیرند با ایدز زندگی کنند، دارو مصرف کنند، سیستم ایمنی بدن را بالا نگه دارند تا بیماری‌های فرصت طلب عفونی نتوانند آن‌ها را از پای در آورند. هم چنین تشویق می‌شوند هر جا مراجعه کردند اگر لازم بود اعم از دندانپزشکی، آزمایشگاه، هنگام استخدام، ازدواج مجدد، اجاره منزل یا حتی برای ثبت‌نام فرزندشان در مدرسه اعلام کنند که خود یا کودکشان با ایدز زندگی می‌کنند تا با علم به این موضوع اگر مشکل یا حادثه‌ای رخ داد، از اختلاط خون او با دیگران جلوگیری شود.

اما این اعلام اغلب با پذیرش همراه نیست. برای مثال بسیاری از دندانپزشکان مبتلایان اچ آی وی را نمی‌پذیرند یا والدین این کودکان هنگام ثبت نام در مدارس ترجیح می‌دهند بیماری خود و فرزندشان را اعلام نکنند. اگر اعلام شد و با پذیرش همراه نبود، به فرض در مورد ثبت نام در مدرسه مددکار اجتماعی انجمن ما مراجعه کرده و می‌پرسد مطابق کدام قانون این کودک ثبت نام نشده؟ آیا دستور العملی برای خودداری از ثبت نام بیمارانی که با ایدز زندگی می‌کنند دارید؟ اگر بیمار آن موضوع را پنهان نگه دارند و اتفاقاً ثبت نام هم بشوند بهتر است یا اینکه شما بدانید و اگر حادثه‌ای به هر شکل رخ داد نگذارید خون این دانش آموز با دانش آموز دیگر مخلوط شود؟ آن وقت است که آن مدیر می‌پذیرد چون دستور العملی هم برای خودداری از پذیرش ندارد. یا در مورد مسئله دندانپزشکی که مثال زدیم، انجمن ما مدت‌ها در کنگره‌های دندانپزشکی و مجامع مختلف صحبت کرد. بودند تعدادی که به اشتباه فکر می‌کردند ایدز از طریق خدمات دندانپزشکی هم منتقل می‌شود در حالی که تا به حال حتی یک مورد هم ثبت نشده چون دندانپزشکان موظف به رعایت تمام نکات بهداشتی برای تمام بیماران هستند و از وسایل یک بار مصرف استفاده کنند. این همان تابوی اجتماعی است که جامعه ما نیاز به شکستن آن دارد. با این حال اکنون شرایط بسیار بهتر از گذشته شده. برخی از دندانپزشکان نه تنها برای بیماران مبتلا به ایدز اعلام پذیرش کردند بلکه این کار را رایگان انجام می‌دهند و اسپانسر کودکان مبتلا نیز هستند، یعنی هزینه آن‌ها را تقبل می‌کنند.

این روزها در خلال افزایش آمار مبتلایان ایدز، از افزایش تعداد زنان باردار مبتلا به این ویروس نیز در کشور می‌شنویم. ضعف آموزش برای پیشگیری از تولد نوزادان مبتلا به ایدز چه تبعاتی در پی دارد؟

ضعف آموزش در این زمینه خود عامل افزایش بیشتر تعداد این بیماران است. زن باردار مبتلا به ایدز اگر در دوره بارداری دارو مصرف کرده باشد و سزارین شود و پس از تولد به نوزاد شیر ندهد، به احتمال ۹۹ درصد فرزندی سالم خواهد داشت. اما به این موضوع حتی برخی از جراحان زنان و زایمان نیز به این نکته توجه نمی‌کنند یا از ترس ابتلا از پذیرفتن این بیماران برای انجام سزارین رضایت ندارند. بدنه بهداشت و درمان ما برای زن بارداری که برود خود اظهار می‌کند که من به ایدز مبتلا هستم، دارو مصرف می‌کنم و می‌خواهم سزارین داشته باشم، ضعیف است. پیش آمده انجمن تا ۲۵۰ هزار تومان پول دستکشی را پرداخته که اصلاً لازم هم نیست. یک دستکش لاتکس کفایت می‌کند اما به طور وحشتناکی ترس ایجاد شده و پزشک می‌خواهد حتماً دستکشی باشد که سوزن بشکند اما داخل دست نرود. هر چند اکنون هستند پزشکانی که این جراحی را حتی بدون دستمزد انجام می‌دهند اما تعدادشان اندک است. با این حال اکنون بسیاری از زنان مبتلا خود را حامی سلامت جامعه می‌دانند، با جامعه ارتباط برقرار می‌کنند و نه تنها رفتار پرخطری ندارند، بلکه سعی می‌کنند پیشگیری از این رفتار را آموزش دهند. سعی می‌کنند به جامعه نشان بدهند که ایدز طاعون نیست. این‌ها هر کدام به صورت یک آموزشگر همسان در آمده‌اند و در رسانه‌ها، بیمارستان‌ها، دانشگاه‌ها و غیره حضور یافته و واژه‌های نداشته‌اند از اینکه بگویند با ایدز زندگی می‌کنند.

در اینکه پذیرش این بیماری از سوی جامعه بیشتر و شرایط در مقایسه با سال‌های گذشته بهتر شده شکی نیست، اما افزایش چشمگیر آمار ابتلا به ایدز در ایران آن هم در شرایطی که کشورهای بسیاری موفق به توقف سیر صعودی و حتی کاهش آن شده‌اند، نشان می‌دهد که در زمینه پیشگیری از ابتلا به اچ آی وی کاری انجام نشده. کاملاً درست است. ایدز یک موضوع جنجالی در جامعه ما بوده که همیشه سعی شده تا جای ممکن صدای آن به گوش بقیه نرسد و رسانه‌ها هم در این سال‌ها هر وقت خواسته‌اند از ایدز کار کنند با تیترهایشان آن را جنجالی‌تر کرده‌اند. متأسفانه ما هسته و پیوسته حرکت نکرده‌ایم. در تمام جوامع از جمله ایران که ۸۰ درصد آمار ابتلا به ایدز از طریق روابط جنسی محافظت نشده رخ می‌دهد، اصل اول بر آموزش خویشتنداری است. روی پیشانی افراد که نوشته ایدز، جز با آزمایش هم قابل تشخیص نیست. پس باید خویشتندار بود. دوم اینکه در صورت ازدواج باید در حریم خانواده حرکت کرد و از داشتن شرکاء جنسی بیرون از حریم خانواده پرهیز کرد. اما راه سوم می‌گوید اگر به هر دلیل نتوانستی دو شرط اول را رعایت کنی، از کاندوم استفاده کن. متأسفانه بسیاری از مطالب را وقتی عنوان می‌کنیم که از زمان پیشگیری گذشته. در واقع ما پیشگیری ثانویه می‌کنیم، یعنی مجموعه فعالیت‌ها و عملکردی که از گسترش بیشتر آسیب جلوگیری می‌کند. در حالی که نباید بگذاریم آسیب به وجود آید در حال حاضر بیش از ۵۰ کشور جهان، سال‌های سال است که مورد تازهای از ابتلا به ایدز نداشته‌اند و سیر این بیماری کاهش یافته چرا که افراد مبتلا فوت کرده‌اند بدون اینکه مورد جدیدی اضافه شده باشد.

فکر می‌کنید آموزش‌هایی که قرار است به دانش آموزان در کتاب‌های درسی و

کتابچه‌های جداگانه در زمینه پیشگیری از ایدز داده شود، آموزش‌های کارآمدی باشد؟

خواهش می‌کنم آهسته و پیوسته رفتن را از یاد نبریم. باید گام به گام جلو رفت. همین که آغاز شده بسیار خوب است. ما باید در کتاب‌های درسیمان در خصوص روابط جنسی پر خطر آموزش داشته باشیم. حمایت اجتماعی انجمن‌ها هم در کنار این آموزش‌ها می‌تواند نقش یک بازوی قوی را داشته باشد. کمی‌درباره موج چهارم ایدز صحبت کنید.

موج چهارم ایدز ترکیبی از فاز جنسی و اعتیاد تزریقی است و بسیار خطرناکتر از موج سوم. موج اول وارد کردن خون‌های غربالگری نشده از فرانسه بود که به بیماران هموفیلی تزریق شد. موج دوم تزریق از سرنگ مشترک در زندان‌ها یعنی اعتیاد تزریقی در زندان‌ها بود. موج سوم روابط جنسی پر خطر و محافظت نشده بود و حالا موج چهارم در ابتدای راه است. فردی که «های ریسک» است و رفتار پر خطر دارد. مواد مخدر هم تزریق می‌کند، چگونه؟ سرنگی که در زباله است را بر می‌دارد و تزریق می‌کند و کارش که تمام شد همان جا می‌اندازد و دیگری هم پس از او مصرف می‌کند. همین آدم در عین حال روابط محافظت نشده جنسی هم دارد. راه پیشگیری از آن هم چیزی نیست جز آگاهی. آگاهی به درد، نصف درمان است.

روند حرکت دولت جدید را در زمینه ارائه آموزش برای پیشگیری از این بیماری

چطور ارزیابی می‌کنید؟

حقیقت این است که دولت فعلی خیلی کند در حال پیشروی به سمت بهتر شدن است، اما متأسفانه وضعیت چنان در دولت قبل خراب شده که بار به شدت سنگینی برای حمل بر دوش دولت فعلی قرار داده. با این حال نباید مردم را بترسانیم. می‌توانیم به موفقیت امیدوار باشیم.

ارزیابیتان از فعالیت دولت سابق در این زمینه چیست؟

من معتقدم که صورت مسئله را نباید پاک نکنیم و ارزیابی‌ام این است که دولت سابق در مواردی صورت مسئله را پاک کرد. موضوعی را مطرح می‌کنم که کمتر کسی از آن شنیده. در دولت قبلی هیات دولت لایحه‌ای را به مجلس برد با این مضمون که اگر کسی با ایدز زندگی می‌کند با ارائه برگه ابتلا به ایدز به حوزه نظام وظیفه معاف دائم می‌شود. مجلس هم این لایحه را تصویب کرد. فکر می‌کنید چه اتفاقی افتاد؟ مواردی داشتیم که فرد برای اخذ معافیت دائم برای گرفتن یک امتیاز ناچیز مثل خروج از کشور یا گرفتن گواهینامه رانندگی زمینه ابتلا خود به ایدز را فراهم کرد.

واقعا؟!

بله، واقعا. این صورت مسئله را پاک کردن است. اگر کسی با ایدز زندگی می‌کند و شما هم بدانید و اتفاقا او را به سربازی بپذیرید بهتر است یا اینکه موجب افزایش تعداد مبتلایان شویم؟ می‌خواهند فرد مبتلا آنجا نباشد. خب، او در آنجا نیست، اما جای دیگر هست.

این مصوبه هم چنان هست؟

بله هست و از هر طرف که نگاه کنیم مشکل‌ساز است. برای مثال برخی مشاغل افراد معاف به واسطه مسائل پزشکی را استخدام نمی‌کنند. فرد مبتلا برای اینکه بعدها در استخدام مشکلی نداشته باشد بیماری‌اش را پنهان می‌کند. وارد سرباز خانه می‌شود و وقتی این بیماری پنهان باشد، خطرش برای جامعه سربازی بیشتر است. اگر از ابتلا خبر داشتند می‌توانند در مدت خدمت او رادر پست اپراتور، نامه رسان یا هر چیز دیگر قرار دهند. صدها کار هست که او می‌تواند انجام دهد. ولی ما این فرد را معاف می‌کنیم. به این ترتیب مخفی کاری یا زمینه افزایش تعداد مبتلایان را توسعه می‌دهیم. یعنی از هر طرف که نگاه بکنیم مسئله را باید حل کرد نه اینکه صورت مسئله را پاک کرد. سیاست‌های جدید افزایش جمعیت سهولت دسترسی به برخی روش‌های پیشگیری از بارداری از جمله کاندوم که ضروری‌ترین ابزار برای محافظت از روابط جنسی پر خطر هم محسوب می‌شود را مشکل کرده. این ابزار با افزایش قیمت ناگهانی همراه بوده و توزیع رایگان آن در اماکن ذریبط و مناطق محروم متوقف شده. این موضوع چه اندازه در

افزایش روابط جنسی پر خطر و افزایش موارد ابتلا به ایدز تاثیر دارد؟

مسئله تاثیر دارد. کشورهای بوده‌اند که تنها با ترغیب مصرف کاندوم توانسته‌اند نه تنها سرعت پیشروی را کند کنند، که کاهش بدهند و حتی به صفر برسند. من از مراجع تقلید آیت‌ا... بیات زنجانی و مرحوم آیت ا... صادقی تهرانی فتوای واجب بودن مصرف کاندوم مشروط به احتمال ابتلا به بیماری را گرفته‌ام. اما آیا شما تا به حال چنین چیزی شنیده بودید؟ تشخیص کارشناسی متولیان نظام این است که جمعیت ما در حال کم شدن است. اما اگر یک خانواده فقیر و بی‌سواد صاحب ۵ فرزند شوند و به دست این بچه‌ها فال داده و آن‌ها را کنار خیابان بفرستند که احتمالا بشوند کودک خیابانی مبتلا به ایدز، همانطور که آمار ابتلا به ایدز در این کودکان در حال حاضر به شدت بالا رفته، اینکه افتخار ندارد. ما حتی باید در فرودگاه‌هایمان مثل بسیاری کشورهای دیگر کاندوم رایگان بگذاریم تا جوانی که به ترکیه، دوی و مالزی و بلوک آزاد شده شوروی سابق سفر می‌کند با ایدز به کشور برنگردد. اما در آخر اگر آگاهی حاصل شود، گرانی باعث نمی‌شود که فرد از یاد ببرد نباید رفتار پر خطر داشته باشد. ۱۰۰ هزار تومان هم که باشد می‌خرد.

با توجه به اینکه آگاهی در این زمینه در جامعه ما چندان حاصل نشده، پیش بینیتان

برای آینده ابتلا به ایدز در ایران چیست؟

اگر روند آگاهی رسانی به همین شکلی که تا الان بوده باقی باشد، فاجعه است. یعنی دیری نخواهد پایید که فاجعه رخ خواهد داد. پیشرفت ایدز تصاعد حسابی و هندسی نیست، تصاعد لگوریتمی است. آمار سازمان بهداشت جهانی می‌گوید

که هر فرد در طول زندگی به طور متوسط ۱۰ نفر را مبتلا می‌کند و آن ۱۰ نفر هم ۱۰ نفر دیگر را. درد من هم همین است. تعداد آمار مبتلایان بین ۱۴ تا ۲۵ سال نشان می‌دهد که این رفتار پر خطر وجود دارد و سن ابتلا به آن هم در حال کاهش است. متأسفانه قوانین برای انجمن‌های مردم نهاد به گونه‌ای نیست که از تسهیلات قانونی مالیاتی و عوارض و غیره بهره‌مند باشند. با این حال تمایل گروهی که با ما همکاری می‌کنند این است که این کشور افراد مبتلا به ایدز کمتری داشته باشد

انجمن احیای ارزش‌ها و توانیاب یک خط اورژانس اجتماعی به نام خط احیا دارد. در مورد این خط کمی توضیح دهید. این خط اورژانس اجتماعی در زمینه خودکشی، طلاق، رفتار پرخطر جنسی، اعتیاد و در کل آسیب‌های اجتماعی طراحی شده و از ۸ صبح تا ۵ بعداز ظهر فعال است. آشنایی با ما از طریق جراید ممکن است ۳ درصد باشد، از طریق سازمان‌های دولتی نیم درصد هم نیست، اما درصد بالایی از افراد از طریق خط احیا با ما آشنا شده‌اند. یعنی افرادی که با این خط تماس گرفته‌اند، مشکلشان حل شده و این خط و این انجمن را به دیگران هم پیشنهاد داده‌اند بزرگترین مشوق و مبلغ ما هستند. بیشترین موارد تماس با این خط تا ۲ سال گذشته در مورد رفتارهای پرخطر جنسی و نگرانی از ابتلا به ایدز بود، اما از ۲ سال گذشته اختلافات خانوادگی رتبه اول را کسب کرده و نگرانی از ابتلا به ایدز گرچه هم چنان رو به افزایش است اما تحت الشعاع اختلافات خانوادگی قرار گرفته است. پس از این دو مورد طلاق و اعتیاد قرار دارند. ۷۳ درصد از تماس گیرندگان خانم هستند و به هر نفر حداکثر نیم ساعت مشاوره داده می‌شود.

نگاهی گذرا به گوشه ای از آزار و اذیت بهاییان استان یزد بعد از انقلاب اسلامی



چاپ ایمیل

جمعه، دسامبر ۲۰، ۲۰۱۳ - 05:51

[مژده یاک یزاد](#)

در سالهای اخیر علاوه بر بهاییان شهر یزد، مامورین وزارت اطلاعات تعدادی از بهاییان شهرهای اصفهان، اراک، نجف آباد، ویلاشهر و کرمان را بعد از تفتیش و بازرسی منازلشان بازداشت کرده و به شهر یزد فرستادند. در حال حاضر این بهاییان با وثیقه های ملکی سنگین موقتاً از زندان آزاد و منتظر برگزاری دادگاه تجدید نظر هستند.

بعد از انقلاب اسلامی، فشارهای دولتی و سیستماتیک بر بهاییان یزد و شهرهای اطراف آن به شدت افزایش یافت. قبرستان و اماکن دیگری که در تملک جامعه بهایی یزد بود به صورت گسترده ای مورد هجوم و تخریب قرار گرفت.

در سال 1359، هفت نفر از بهاییان یزد را به اتهام واهی جاسوسی و با استناد به اسناد جعلی دایره اسقفی اصفهان، مبنی بر اینکه دولت آمریکا 4 میلیون دلار برای بهاییان ایران ارسال کرده تا حکومت جمهوری اسلامی را ساقط کنند، اعدام کردند. دو ماه بعد جعلی بودن این اسناد از طرف آیت الله قدوسی دادستان کل دادگاههای انقلاب کشور، اعلام شد. جمهوری اسلامی هیچگاه مسبب این عمل را مورد پیگرد قرار نداده است.

اسامی این هفت نفر عبارتند از:

1 - عزیز الله ذبیحیان.

2 - فریدون فریدانی.

3 - نورالله اخترخاوری.

4 - عبدالوهاب کاظمی.

5 - جلال مستقیم مروستی.

6 - محمود حسن زاده.

7 - علی مطهری.

در سال 1363 شمسی مجدداً دو نفر از بهاییان یزد به حکم دادگاه انقلاب در یزد اعدام شدند:

8 - روح الله حسوری.

9 - روح الله بهرامشاهی.

و نیز ذبیح الله محرمی در اواسط دهه 80 به نحو مرموزی در زندان شهربانی یزد به قتل رسیدند.

بعد از اعدامهای سال 1359، موج مصادره اموال بهاییان یزد آغاز شد. متجاوزین به اموال، به استناد حکم آیت الله محمد صدوقی، امام جمعه وقت یزد و عضو مجلس خبرگان، در مورد مصادره اموال اعدام شدگان بهایی، نه تنها اموال این هفت نفر را مصادره نمودند بلکه این حکم را تعمیم داده و به مصادره اموال سایر بهاییان یزد نیز مبادرت ورزیدند. در بعضی موارد علاوه بر افراد زنده، بهاییانی که سالها از فوتشان گذشته بود را به صورت تصنعی به دادگاه احضار کرده و به جرم فراری بودن، حکم به مصادره اموالشان میدادند و در اکثر موارد علاوه بر مصادره اموال شخص محکوم (اعم از زنده یا مرده)، به مصادره اموال همسر و فرزندان آن شخص نیز میپرداختند.

در زمستان سال 1362 رادیو یزد اطلاعیه به این مضمون پخش کرد که طی آن باید تمامی اموال منقول و غیر منقول بهاییان یزد توقیف میشد و همگی ممنوع معامله میشدند. بر اساس این اطلاعیه اموال بیش از 5000 بهایی یزدی اعم از مقیم یا غیر مقیم در یزد، زنده یا متوفی، توقیف و در آستانه مصادره شدن قرار گرفت. تا پایان سال 1363 بیش از 90% اموال بهاییان یزد اعم از منازل مسکونی، مغازه ها، املاک زراعی، زمین های شهری و زمینهای خارج از شهر، وجوه بانکی، ماشین های سواری، اسباب اثاثیه منزل و محل کار، مصادره شد. برخی از مقامات قضایی شهر یزد، در سود حاصل از فروش این اموال سهم داشتند و مقادیر زیادی از این اموال توسط دست نشاندهگان آنان مانند آقای محمد جواد کشمیری (نماینده تام الاختیار آقایان محمد صدوقی امام جمعه یزد و آقای موسوی دادستان دادگاه انقلاب یزد و ناصری حاکم شرع) فروخته شد.

لازم به ذکر است که در حکم آیت الله صدوقی بعضی از اموال بهاییان شامل مستثنیات حکم میشد و از شمول مصادره خارج میگشت ولی این قسمت از حکم هیچگاه اجرا نشد.

به طور مثال: در سال 1371 آقای مختاری حاکم شرع و آقای فلاح دادستان دادگاه انقلاب اسلامی یزد هر دو به " کمیته مجتمع اقتصادی امام " که مسئول مصادره اموال بهاییان است دستور دادند که منزل مسکونی خانم روح انگیز خوشیختیان را تحت عنوان مستثنیات حکم به ایشان بازپس دهند ولی کمیته مجتمع اقتصادی این دستور را اجرا نکرد و وجود آنکه آقای مختاری سهل انگاری کمیته مزبور را صریحاً تمرد از دستور دادستانی قلمداد کرد ولی تا کنون نیز این حکم اجرا نشده است.

یا برای مثال در مورد مصادره هایی که مراحل قانونی آن هیچگاه طی نشد میتوان به مورد زیر اشاره کرد:

در 17 فروردین 1385 دادگاه، یکی از بهاییان یزد به نام آقای سید محمد دهقان را احضار میکنند و بعد از نیامدن ایشان به دادگاه، به جرم فراری بودن اموال ایشان را مصادره میکنند در صورتی که ایشان هفت ماه قبل از این احضار، فوت کرده بودند.

از ابتدای انقلاب تا کنون در شهر یزد بیش از 300 نفر بهایی به زندان افتاده اند. نزدیک به 80% منازل مسکونی یک یا چند بار مورد تفتیش قرار گرفته است. این تفتیش ها هنوز نیز ادامه دارد لازم به ذکر است که مامورین در هنگام بازرسی منازل، تمام کتب دینی و غیر دینی، موبایل، رسیور ماهواره، کامپیوتر، عکس و سی دی را با خود میبرند.

در سالهای اخیر علاوه بر بهاییان شهر یزد، مامورین وزارت اطلاعات تعدادی از بهاییان شهرهای اصفهان، اراک، نجف آباد، ویلاشهر و کرمان را - بعد از تفتیش و بازرسی منازلشان - بازداشت کرده و به شهر یزد فرستادند. در حال حاضر این بهاییان با وثیقه های ملکی سنگین موقتاً از زندان آزاد و منتظر برگزاری دادگاه تجدید نظر هستند.

قبرستان بهاییان یزد

در ادبیات بهاییان ایران به گورستان اجساد، گلستان جاوید گفته میشود. در سالهای نخستین انقلاب، گلستان جاوید بهاییان یزد بارها مورد هجوم و تخریب قرار گرفت. از اول انقلاب تا کنون 3 گلستان جاوید مورد تخریب و تجاوز قرار گرفته و زمینهای دو گلستان مصادره شده حتی یکی از آنها که به دستور مستقیم آیت الله صدوقی در اختیار جامعه بهاییان یزد قرار گرفته بود نیز مصادره و تخریب شد. بعد از آن با کوششهای فراوان بهاییان یزد و با موافقت دفتر امام جمعه یزد - آیت الله خاتمی - زمین گلستان جاوید فعلی برای دفن متوفیان، در اختیار بهاییان این شهر قرار گرفت. تا کنون حدود 200 نفر متوفی در این گورستان دفن شده اند. متأسفانه در سالهای اخیر این گلستان جاوید نیز مورد تعرض و تخریب قرار گرفته است.

از اردیبهشت ماه سال گذشته شهرداری یزد زیر نظر اداره اطلاعات و استانداری و به کمک سایر ادارات مربوطه به بهانه مالکیت دانشگاه آزاد شروع به خاکریزی در اطراف گلستان جاوید کنونی کردند. لازم به ذکر است که این دانشگاه سالها بعد از تاسیس گلستان جاوید شروع به فعالیت کرده است و نمیتواند ادعای مالکیتی بر روی زمین گلستان داشته باشد. این اقدامات همچنان ادامه داشت تا آنکه اطراف گلستان را دیوار خاکی 3 متری کشیدند سپس همه راه های منتهی به گلستان جاوید را مسدود کردند تا کسی نتواند با ماشین وارد آن بشود. تا به حال به دفعات محلی را که برای شستن اجساد استفاده میشد را تخریب نموده اند، چندین مرتبه درختان آن را قطع کرده اند دو بار نیز تمامی قبور را تخریب نمودند.

در سال 1391 از طرف مسئولین امور، به بهاییان یزد دستور داده شد که از این پس حق دفن کردن اجساد در گلستان فعلی را ندارند، بهاییان یزد برای پیگیری دفن متوفیان خود در این گلستان بارها به مراجع زیادی از جمله سازمان زمین شهری، مسکن و شهرسازی، شهرداری، دانشگاه آزاد و استانداری یزد مراجعه نمودند ولی هیچ اقدامی موثر واقع نشد. در این میان آقای شمیم اتحادی یکی از جوانان بهایی یزد که بیش از دیگران پیگیر مسائل مربوط به گلستان بود چندین مرتبه مورد تهدید قرار گرفت و سرانجام در اسفند 1391 بازداشت شد و به 7 سال و نیم حبس تعزیری، 4 میلیون جریمه نقدی و 75 ضربه شلاق محکوم شد. ایشان از زمان بازداشت تا کنون در زندان به سر میبرند. بنا به قانون، بازداشت شدگان میتوانند به قید وثیقه موقتاً آزاد باشند و منتظر رای دادگاه تجدید نظریمانند ولی با وجود پیگیری بستگان ایشان، این دادگاه از پذیرفتن وثیقه و آزاد نمودن ایشان سر باز زد. نتیجه آقای اتحادی در زندان منتظر حکم دادگاه تجدید نظر خود میباشد. لازم به ذکر است که پدر ایشان از بیماری سرطان رنج میبرد و مادرايشان خانم اعظم مطهری نیز به 2 سال حبس محکوم شده اند و در حال حاضر منتظر حکم دادگاه تجدید نظر میباشند. پدر خانم مطهری (علی مطهری) جزو بهاییانی بوده اند که در سال 1359 اعدام شدند.

به صورت فهرست وار، مشکلات بهاییان یزد در بعد از انقلاب اسلامی عبارتند از:

- 1- اخراج صدها خانواده بهایی از یزد و شهرهای تابعه یزد و مصادره کل مایملک آنها
 - 2- دستگیری و زندانی کردن بیش از 300 نفر
 - 3- تخریب اماکن بهایی اعم از قبرستانها، عبادتگاه ها، منازل، باغات میوه و...
 - 4- اخراج، تهدید و آزار و اذیت بیش از 150 دانش آموز بهایی که از سال 1360 شروع شده و تا کنون نیز ادامه دارد، متاسفانه در سالهای اخیر تهدید دانش آموزان بهایی شدت یافته است
 - 5- اخراج ده ها دانشجوی بهایی یزدی از دانشگاه های کل کشور
 - 6- اخراج کارمندان بهایی از خدمات دولتی و قطع پرداخت هرگونه مزایای کاری
 - 7- نبش ده ها قبر در قبرستانهای بهایی
 - 8- ارسال شب نامه های تجدید آمیز به بهاییان و انتشار اعلامیه های توهین آمیز و تحریک آمیز بر علیه بهاییان یزد در سطح شهر
 - 9- آتش زدن بعضی از منازل مسکونی، مغازه ها و محلهای نگهداری دام و طیور در شهرهای مجاور یزد (با در نظر گرفتن اینکه دام و طیور داخل این محلهها بودند)
 - 10- پخش برنامه های توهین آمیز و نشر اکاذیب در نشریات محلی و صدا و سیما استان یزد بر علیه بهاییان
 - 11- تفتیش گسترده منازل بهاییان از اول انقلاب تا کنون
 - 12- فشارهای مستمر به بهاییان برای ترک عقیده
 - 13- شکنجه زندانیان بهایی در دهه شصت
 - 14- تشکیل کنفرانسهای بر علیه دیانت بهایی در مدارس، دانشگاه ها و استانداری یزد و اجازه نداشتن بهاییان برای جوابگویی در مقابل ایراد اتهامات
 - 15- تکرار اتهامات واهی قتل (در جریان واقعه کوره پز خانه و ابرقو در قبل از انقلاب) و استناد به آنها به عنوان مدرک جرم در دادگاه هایی که بعد از انقلاب تشکیل میشود. لازم به ذکر است که جامعه بهایی در دادگاه هایی با حضور ده ها روحانی در قبل از انقلاب
- این وحشی گری ها همه بنام اسلام و اکثریت جامعه صورت میگیرند. نگذاریم این وحشی گری ها و بی حقی ها نسبت به هموطنانم بنام ما صورت بگیرند. بر ارتجاع حاکم برخیزیم.**

=====

لغو مجازات اعدام

فرشید یاسائی



در اعلامیه نخستین «کنگره جهانی لغو مجازات اعدام» که در ۲۰۰۱ در استراسبورگ فرانسه برگزار شد، آمده است: «مجازات اعدام هیچگاه از ارتکاب جرمی جلوگیری نکرده است. این مجازات همواره اقدامی بمتابه شکنجه، عملی بی‌نهایت وحشیانه، رفتاری غیرانسانی و اهانت‌آمیز به شمار می‌رفته است. جامعه‌ای که مجازات اعدام را اعمال نماید، جامعه‌ای است که خشونت را تشویق می‌کند. هر جامعه‌ای که به کرامت و منزلت انسان‌ها احترام می‌گذارد، در جهت الغای این مجازات کوشش می‌کند.»

موضوع بحث من در واقع درخواستی است از فعالین سیاسی و حقوق بشری: کوشش جهت الغای مجازات اعدام در کشورمان است. به اعتقاد من فعالین اگر در این مورد عزم خود را جزم کنند و این مورد مهم را در مجامع بین‌الملل رسانه‌ای کنند.

مقامات قضائی ایران که تصور می‌کنند اعدام خصوصا در ملا عام تاثیر مثبت دارد و در کاهش جرم و جنایت موثر است، خواهند دانست که این عمل نه تنها از ارتکاب جرم کم نخواهد کرد بلکه بر خشونت موجود اضافه و روح و روان جامعه را بشدت ضربه پذیر خواهد کرد. شخصا معتقدم: اعدام یا قتل نفس اجرای عدالت نیست بلکه انتقام است و کسانیکه در مراسم اجرای حکم اعدام حضور می‌یابند خود نیز شریک جرم هستند.

سازمان‌های حقوق بشر در گزارشات اخیر خود اذعان نمودند که در سالهای اخیر در جهان ۳۲ کودک اعدام شده‌اند که ۲۶ نفر از آنان در ایران ما بوده است. آنان کودکان خلافکاری بودند که به سن قانونی یعنی ۱۸ سال نرسیده بودند. در همین مدت کوتاه بعد از انتخابات ریاست جمهوری اخیر بیش از ده‌ها تن اعدام شده‌اند که از میان آنان پانزده اعدام در ملاء عام بوده است. متأسفانه زیر پا نهادن حقوق بشر در همه عرصه‌ها در کشور ما ادامه داشته و دستگیری و محدودیت رسانه‌ها همچنان در دستور کار است. و قوه قضائیه و دادگاه‌های انقلاب کما بیش به اعمال خویش ادامه می‌دهند.

در اینجا جای سؤال است که ما ایرانیان در کجای دنیا قرار داریم؟ با بالاترین آمار زندانی و اعدام بعد از چین. با آمار وحشتناک تصادفات در صدر جهان و داشتن هزاران پرونده جنائی و خلاف‌های متعدد با حکومتی به غایت وحشی و پرمدعا که به تصور باطل خود با قتل مخالفان و خلافکاران به جامعه انسانی یاری رسانده است. باید بگوئیم ایران ما به کانون کشورهای اعدام را ملغی کرده‌اند؛ ببینند. باید بگوئیم جلوی این جنایت‌ها گرفته شود... این مهم تنها با شعار حل نمی‌شود.

چندی پیش نوشتیم و لازم می‌بینم که این مطلب را دوباره تکرار کنم چون دقیقا به موضوع بحث مربوط می‌شود: امکان دگرگونی در کیفیت زندگانی به ارزش‌های کیفی و کمی جامعه بستگی دارد. آرامش و خوشبختی انسان اگر واجد ارزش نباشد، نمی‌تواند نویدی برای زندگی آرام به حساب آید. جا دارد گفته شود آیا این همه قربانی، کشتار جمعی و اعدام، جنگ و خشونت و انتقام‌ها به خاطر پشتیبانی از زندگی انجام گرفته و می‌گیرند؟! آیا انسان ناگزیر به سازش با جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کند؟ چون موجودیت خود را در مخاطره می‌بیند؟! ابعاد این سازش چگونه ترسیم شده است؟! با قراردادهای اجتماعی و یا قوانین جزائی و یا هر دو آنان!؟

آیا باید باور کنیم که خشونت و انتقام در جامعه ما یک امر سیاسی است و یا اینکه به فرهنگ تبدیل شده است؟ اینکه خشونت و اعدام در کشور ما قرن‌ها رایج و اجرا می‌شود، تمام مسئله نیست. بلکه باید مشاهده کرد که در مقابل این خشونت عریان چه فرهنگی تبلیغ شده است. آیا از صدر انقلاب تا امروز خشونت پرهیزی تبلیغ شده است؟ بانیان آنچه گروه، دستجات و شخصیت‌های سیاسی - اجتماعی بوده‌اند؟ آیا مفهوم خشونت پرهیزی در جامعه آکادمیک ما بصورت جدی دنبال و تبلیغ شده و پاسخی به خشونت داده شده است؟

چنانکه می‌دانیم ما با رژیم روبرو هستیم که اعتقاد به حذف دگراندیشان و خلافکاران دارد و در این دور باطل می‌چرخد و تصور می‌کند که با خشونت می‌تواند در برابر خشونت ایستاد... بنا بر اعتقاد خویش مخالفان و تبهکاران را چنانچه که خود می‌پسندد طبقه بندی و با شیوه‌های خویش زندانی و یا نابود می‌کند. ایران امروز از تمام نظر در مرحله گذار است حتی از جنبه جزائی دچار عارضه خودآزمائی است...

رژیم سیاسی در ایران آن جامعه‌ای را که تصور می‌کرد تا نینش کاملا به مقصد رساند با چالش‌هایی روبرو شد که اجبار در تجدید نظر داشت. اما هنوز با گذشت سه دهه حاضر به گفتگو نیست و تمایلی کمتری از خود نشان می‌دهد. هنوز

اعدام می‌کند تا طرف مقابل را به سکوت دعوت کند و تغییر و گفت‌وگو را از سیاست روز بشوید. آیا این سیاست باید ما را ناامید کند؟ خیر. کوشش ما باید بر این محور بگردد که فرهنگ قدیم و سنن خشونت‌آمیز را تبدیل به فرهنگ خشونت‌پرهیزی کنیم و از اقدام متقابل و خشونت‌آمیز بپرهیزیم. و از جامعه آکادمیک و حقوقی بخواهیم این مورد مهم را به گفت‌وگو تبدیل کنند. چرائی اعدام و خصوصا شرکت مردم در مراسم آن را موشکافی کنند و ضرورتا وارد می‌بخت پیچیده روان‌شناسی اجتماعی شوند. جا دارد در این راستا به کوشش اخیر تعدادی از روشنفکران در عرصه ملغی قانون مجازات اعدام توجه کرد و از آنان پشتیبانی کرد.

مردم جامعه باید آگاه شوند که چرا اعمال خشونت می‌شود؟ طبیعی است که اعمال و رفتار شخصیت‌ها برای مثال لوتر کینک، گاندی، ماندلا می‌تواند اثربخش باشند (که بوده‌اند) اما این خشونت پرهیزی تنها محصول اقدامات یک فرد به تنهایی نیست و این مهم باید عمومیت یابد. مردم باید آگاه شوند که اعمال خشونت پاسخگوی چه عوامل و معضل در جامعه است؟ آمارهایی جهانی در کشورهایی که مجازات اعدام جنبه قانونی و رسمی دارد از فروکش جرم و جنایت و خلاف خبر نمی‌دهد. برای نمونه در کشور ما از صدر انقلاب ۵۷ تا امروز شاهد اعدام‌های بسیاری بودیم که به قولی جهت تهذیب اخلاق و جامعه صورت گرفت. آیا جرم و جنایت و خلاف در کشور تخفیف یافت؟ با قاطعیت می‌شود گفت خیر، شدت یافت. موضوع به تعمق بیشتری نیاز دارد. اینکه خشونت توسط حاکمیت یا حتی دستور یک حاکم اعمال و اجرا می‌شود یک طرف قضیه است. این مهم طرف دیگری نیز دارد و این مردم هستند که بر اعمال جنایت‌آمیز صحه می‌گذارند و چشم در برابر چشم به عنوان فرهنگ غالب نقش بازی می‌کنند. ما عادت کردیم تنها از اعدام سیاسی متأثر شویم اما اعدام‌های عادی که متأسفانه با حضور و شرکت داوطلبانه هزاران نفر از شهروندان روزانه در سراسر کشور اجرا می‌شود سخنی به نمی‌آوریم و با سکوت تنها نظاره‌گر این فاجعه هستیم.

در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که مدیریت سیاسی به مدیریت مدنی نه به چشم رقیب بلکه دشمن نگاه می‌کند. مدیریت سیاسی زبان پرخاش و خشونت را انتخاب کرده است که هرگونه فعالیت مدنی را دشمن خویش مفروض است که باید از بین رود. مطبوعات که طبیعتا باید نقش پل ارتباطی شهروند با شهروند و شهروند با دولت باشد. دائما قطع می‌شود. این مورد مهم تنها به جامعه هیستریک پاری رسانده است. اما با این توصیف فعالان سیاسی و مدنی نباید از فعالیت آموزشی و فرهنگی و خشونت پرهیزی دست بردارند. لازمه این امر مهم اعتقاد فعالین به فرهنگ خشونت پرهیزی است... در غیر اینصورت مشکلات لاینحل می‌ماند که مانده است. روشنفکران، فعالین حقوق بشر نخست باید از خود شروع و به پندار خشونت پرهیزی اعتقاد راسخ داشته باشند و شیوه و روش و فکر خشونت در برابر خشونت جدا پرهیز کنند.

موافقان و مخالفان مجازات اعدام هر کدام استدلال خویش را در این مورد دارند:

۱- در میان موافقان استدلالی وجود دارد که مجازات اعدام برای حفظ نظم اجتماعی و حراست جامعه را لازم می‌داند! بدین ترتیب اعدام در راس اقدامات تامینی طرد کننده مجرم قرار گرفته است و اثر تهدیدی مجازات اعدام که شاید متکی بر اصل ((خطرناک بودن)) و ((اصلاح ناپذیری)) بعضی از مجرمان، مورد قبول افکار عمومی قرار گرفته است.

۲- مخالفان در استدلال خود چون زندگی بشر را ودیعه‌ای مقدس و خدشه ناپذیر می‌انگارند، مجازات اعدام را نیز قتل نفس شمرده و در الغای آن کوشش می‌کنند. اینان در ادامه استدلال خویش اذعان دارند که دوران قصاص سپری شده است. اعدام نوعی مرگ قضائی یا قانونی است و وجود آنچه عدالت را کریه می‌سازد! از این مقدمات نتیجه گرفته می‌شود که مجازات اعدام به جای آنکه مصداق عدالت مطلق باشد در عمل غالبا به صورت بی‌عدالتی خاص نمایان می‌شود.

در کشور ما ایران متأسفانه تلاش جهت لغو مجازات اعدام هیچگاه به طور جدی از طرف هیچ جمعیتی که نماینده افکار عمومی باشد، صورت نگرفته است. تلاش در این مورد مهم انفرادی یا کوشش‌های بعضی از جمعیت‌ها در مسیر لغو مجازات اعدام است. نگران کننده است که افکار عمومی تشخیص امر را بر عهده حاکمیت قرار داده است. حاکمیتی که مجازات اعدام (مجازات اسلامی) را از نظر ایدئولوژی دینی، مفید قلمداد می‌کند. باید بخوبی بدانیم تمدنی که با چنین تدابیر غیر انسانی می‌کوشد موجودیت خویش را حفظ نماید، محکوم به اضمحلال خواهد بود!

معمولا هیجان افکار عمومی خصوصا در مورد مجرماتی با جرم‌های سنگین، بسیار قابل توجه است. و اینرا باید یادآوری کرد که مجازات اعدام راه حل مسامحه‌آمیزی (فرار از حل مسائل) است که جامعه را از جستجوی وسائل اساسی برای مبارزه مؤثر با جرائم و طروق عاقلانه برای پیشگیری از جرم باز می‌دارد. از سوی دیگر باید اذعان نمود که مجازات اعدام (یا قتل نفس) تنها در مورد محکوم مؤثر نیست. بلکه خانواده قاتل و مقتول را وارد (از هر جهت) آسیب‌های جبران ناپذیری خواهد کرد.

این را می‌دانیم که هنوز مجازات اعدام مورد بحث حقوقدانان و متخصصان قضائی دنیا است. کشورهای بسیاری مجازات اعدام را ملغی کرده‌اند. در کشورهای بسیاری منجمله کشور ما، این مجازات به قوت خویش باقی است. شاید

زمان آن فرا رسیده است که کیفرشناسان، جرم‌شناسان و حقوقدانان کشور بدون ترس از ایدئولوژی حاکم، مورد را جدی و در الغای آن کوشش بعمل آورند. گرچه افکار عمومی، حاکمیت و مجلس، مخالف ملغی آن باشند.

شک نیست (در آستانه قرن بیست و یکم) ارزش‌های سنتی هنوز هم در ذهن انسان‌ها جای ویژه‌ای برای خود دارد. اما با این وجود در مورد لغو مجازات اعدام و چه در باره استقرار مجدد آن همیشه طرح و پیشنهادها متعددی در جهان ما ارائه می‌شود. و این را بخوبی می‌دانیم که طرح استقرار دوباره (مجازات اعدام) آن بیشتر ارتباط مستقیمی با وقوع بعضی از جرائم بسیار نفرت انگیز و سنگین است که افکار عمومی را به هیجان می‌آورد. مطلب را با نقل قولی از تولستوی به اتمام می‌رسانیم با امید به اینکه جامعه روشنفکر ایران جدا این مجازات غیرانسانی یا قتل نفس را مورد بررسی و در الغای آن کوشش نمایند.

«... من نه تنها با روح و قلب بلکه با تمام وجود خود احساس کردم، همه آن سفسطه‌ها و گفته‌هایی که برای تنفیذ و تأیید کیفر مرگ شنیده‌ام و خوانده‌ام، جز مثنی سخنان پوچ و گفته‌هایی بی‌معنی چیزی نبوده‌اند. من بدون توجه به اسمی که این گروه به قتل نفس، یعنی بزرگترین جرم یک انسان می‌دهند. در لحظه قطع سر محکوم، چنین فهمیدم که همین عمل خود، قتل نفس و جنایت بزرگی است. و من؛ با حضور خود در میدان اعدام عملاً بر آن صحنه گذاشته‌ام و با عدم دخالت در چگونگی آن، شریک جرم شده‌ام».

متن گفتگوی خانم سهیلا ستاری با فرشید یاسابی در زمینه لغو مجازات اعدام (با اندکی تغییر)
در آیین بزرگداشت روز جهانی حقوق بشر در شهر کلن - آلمان ۲۰۱۳/۱۲/۱۵

چرا گفتگوهای بعد از سکس، باعث نزدیکی و امنیت بیشتر زوجها می‌شود؟

<http://taghato.net/article/4459>

!Error



تقاطع: بسیاری از افراد، بعد از سکس، احساس راحتی بیشتری می‌کنند تا امیدها، احساسات و نگرانی‌هایشان را برای شریک جنسی‌شان آشکار کنند؛ و حالا یک پژوهش‌گر در دانشگاه کننیکت آمریکا می‌گوید که دلیل این موضوع را می‌داند.

پروفیسور آماندا دینز در مقاله‌ای که برای دانشگاه نوشته به این سوال پاسخ می‌دهد که “چرا افراد با آگاهی از این‌که رابطه‌شان هنوز به آن سطح نرسیده، احساسات درونی‌شان را به اشتراک گذاشته‌اند. و این افشاگری‌های بعد از سکس چه تاثیری بر رضایت از رابطه دارند?”

خانم دینز معتقد است که این گفتگوها که آن را "معاشرت بالمش" می‌نامد، یک عنصر بارز در یک رابطه‌ی پایدار و رضایت‌بخش است و ارتباط مستقیمی با "هورمون اعتماد" به نام "اکسی‌توسین" دارد که بعد از ارگاسم در بدن تولید می‌شود.

استادیار دیارتمان ارتباطات دانشگاه کننیکت زمانی به تحقیقات درباره‌ی "معاشرت بالمش" در رابطه‌های افراد بیش‌تر علاقه‌مند شد که آن‌ها تجربیات متفاوتی از آن را بروز دادند.

خیلی از افراد گفته‌اند که آن‌ها احساسات‌شان را بعد از سکس برای شریک‌شان فاش کردند بدون توجه به این‌که از چه زمانی با او در رابطه هستند.

او در عین حال، کشف کرده که زنانی که به ارگاسم می‌رسند نسبت به زنانی که به ارگاسم نمی‌رسند، احساسات صمیمانه‌تری را برای شریک جنسی‌شان بعد از سکس آشکار می‌کنند. موضوعی که باعث افزایش پیوند عاطفی میان زوج‌ها می‌شود.

به نوشته‌ی این محقق آمریکایی، هم مردان و هم زنان، افزایش اکسی‌توسین را بعد از سکس تجربه می‌کنند اما از آنجایی که هورمون تستسترون این حس اعتماد را تعدیل می‌کند، مردان به طور معمول بعد از سکس، کمتر احساسات خود را بروز می‌دهند.

از سوی دیگر شاید جای تعجب نباشد که آن‌هایی که در رابطه‌ی طولانی‌تری قرار دارند نسبت به آن‌هایی که رابطه‌شان کوتاه‌تر و تازه‌تر است، احساسات درونی بیشتری را برای پارتنرشان فاش کنند.

نتایج این تحقیق جدید در ادامه‌ی نتایج تحقیقات پیشین است که نشان می‌داد اوج لذت جنسی در یک ارگاسم، خطرات ناشی از فاش کردن اطلاعات شخصی را کم و فواید آن را بیشتر می‌کند.

این چه چیزی است که از پدر و مادر، قاتل می‌سازد؟!



چاپ ایمیل

سه شنبه، ۷ ژانویه ۲۰۱۴ - 10:02

[مینا احدی](#)

برادرم موهای مرا از پشت گرفت و مرا روی زمین کشید، او دست و پایم را گرفت و مادرم يك گالن آورد و به پدرم داد، او هم محتویات گالن را که اسید بود روی صورتم ریخت
یک فرهنگ، یک تفکر و یک مذهب از عزیزترین افراد زندگی، جلادانی بیرحم می‌سازد و به ویژه زندگی های هزاران و میلیون ها زن را تباه می‌کند! تهمینه در یک شهر آلمان از تنهائی و درد به خود می‌پیچد و به آینه نگاه نمی‌کند چرا که دیدن صورتش برایش یادآور غم و درد بسیار عظیمی است که زندگیش را تباه کرده است، تهمینه فقط ۲۹ سال دارد! او می‌توانست شاد و سرشار از آرزوها زندگی کند، عشق بورزد و از زندگیش لذت ببرد، نه! این اتفاق نمی‌افتد، تهمینه فقط و فقط به دلیل این که از همسرش طلاق می‌گیرد قربانی یک توطئه کثیف و شوم خانوادگی می‌شود! پدرش او را ننگ خانواده می‌داند چرا که طلاق گرفته است و در یک روز غمگین و سیاه در ایران این اتفاق می‌افتد:
"قبلا دیده بودم که پدرم یک طناب می‌بافد اما نمی‌دانستم برای قتل من این طناب را آماده می‌کند! هر کس می‌شنود پدر و برادرم رویم اسید پاشیده اند تعجب می‌کند! آنها پدر و برادر تنی من هستند اما نمی‌دانم چرا چنین بلائی بر سرم آوردند؟! پدرم گفت تو با آبرویم بازی کردی و نمی‌گذارم زنده بمانی! همان روز که پدرم این جمله را گفت چند دقیقه بعد برادرم آمد، او و پدرم مرا به باد کتک گرفتند! برادرم موهای مرا از پشت

گرفت و مرا روی زمین کشید! او دست و پایم را گرفت! در ادامه مادرم يك گالن آورد و به پدرم داد، او هم محتویاتش را روی صورتم ریخت، داخل ظرف پر از اسید بود! من از درد به خودم می پیچیدم اما آنها من را کتک می زدند، در ادامه يك طناب آوردند و دور گردنم پیچیدند! قبلا دیده بودم که پدرم آن طناب را می بافت اما نمی دانستم آن را برای چه می خواهد؟ بعد از آن دیگر چیزی نفهمیدم!"

و خبرنگار می پرسد بعدا چه شد؟ و او می گوید: "نمی دانم چقدر گذشته بود که چشمانم را باز کردم، درد همه وجودم را گرفته بود، پدرم تلویزیون تماشا می کرد و مادرم هم در آشپزخانه بود، برادرم هم رفته بود يك گونی بیاورد و مرا داخل آن بیندازد! دوان دوان خودم را به حمام رساندم، زیر دوش رفتم تا اسیدها پاک شوند، چشمانم را شستشو دادم تا کور نشوم، پدرم که دید من به حمام رفته ام دوباره سراغم آمد، برادرم هم سر رسید، می خواستند مرا بکشند اما به دست و پایشان افتادم و التماس کردم، پدرم گفت: اگر تو زنده بمانی از ما شکایت می کنی، اما من قول دادم شکایت نکنم! بعد از چند ساعت با برادر بزرگترم که رابطه خوبی با من داشت تماس گرفتند و او مرا به بیمارستان رساند، وقتی در بیمارستان های قزوین نشد برایم کاری بکنند من به تهران منتقل شدم."

تهمینه اکنون ساکن آلمان است، پزشکان در اینجا برای کمی بهبود در وضعیت تلاش می کنند اما او قربانی یک توطئه خانوادگی شده و اکنون به هیچکس اعتماد ندارد! علت این جنایت علیه یک زن جوان این بود که بعد از ازدواج متوجه می شود با همسرش به هر دلیل نمی تواند زندگی مشترک کند، او می گوید همسرم معتاد بود و مرا کتک می زد اما این دلایل برای خانواده و به ویژه پدرش کافی نبودند که به او حق دهد طلاق بگیرد! به او می گویند با آبروی خانواده مان بازی می کنی، باید بسوزی و بسازی! پدرش تهدید می کند اگر طلاق بگیری می کشمت! و من در تصمیم خودم قاطع بودم، طلاق گرفتم و او فرزندش را می کشد و سپس مشغول تماشای تلویزیون می شود!!!!!!

"آنها پدر و برادر تتی من هستند اما نمی دانم چرا چنین بلایی بر سرم آوردند؟! اجازه دهید به او بگویم چرا این اتفاق می افتد:"

تهمینه عزیز، از روزی که گفتند تو به عنوان یک زن بشر نیستی، از زمانی که نوشتند و تبلیغ کردند که زن ناموس مرد است، از دورانی که مردی ادعای پیغمبری کرد و در حالت خلسه و بیمارگونه خود را نماینده خدای ناموجود بر روی کره زمین نام نهاد و با استفاده از انبان مذاهب قبلی که همگی از خدای مذکر دفاع کرده و زنان را ودیعه این خدا برای مردان تعریف کرده بودند، فرهنگی شکل گرفت که با تعرض و تجاوز و بی حرمتی به زنان عجین بود!

تاریخ بشر تاریخ تحمیل بی حقوقی به زنان است، به دلایل اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و اکنون ما در مورد زندگی زنان در قرن بیست و یک و با حضور و تسلط جنبش اسلامی و تفکر و مذهب و سیاستی حرف می زنیم که بر مبنای این فرهنگ و مذهب زن را آدم حساب نمی کنند! احساسات و عواطف و راحتی و شادی زن را بر نمی تابند! او را برده جنسی، ناموس و وسیله ارضای مردان تعریف می کنند و حرمت و حق و نظر و احساس زنان را با خواندن یک ورد و یک آیه زیر پا له می کنند!

ما در مورد ایران تحت حاکمیت جانوران اسلامی حرف می زنیم! سی و چهار سال این فرهنگ را در رسانه ها و منابر و مساجد جار می زنند که زنان جایشان در پستوی خانه هاست! که زن را چه به سیاست و کار و بیرون از خانه؟! زنان حق تصمیم گیری در مورد مسائل جامعه را ندارند! زن را باید زیر حجاب اختناق برد و صدا و تصویر و احساس و نظرش را زیر چادر سیاه محو کرد! زنان باید در خانه بمانند، قانون کذائیشان مبلغ و مروج قتل زنان، تعرض و تجاوز به زنان است و زنان عاصی و یا سنت شکن را با سنگ زجرکش

می کنند، یادت نرود آنها برای کنترل جامعه و برای چاپیدن ثروت و مکنت آن جامعه به زنان حمله می کنند، به بخشی از جامعه که آن را ضعیف می پندارند و در این حمله همکارانی در بین مردم عادی و در بین افراد خانواده ها نیز دارند، به آنها اتکا می کنند، در ابعادی اجتماعی از این طریق قدر قدرتی خود را نشان می دهند و برای ساکت کردن زنان به فرهنگی متوسل می شوند که در آن جامعه تثبیت شده است و همکاران و قاتلینی نیز در بین مردم عادی دارند مثل پدر و برادر تو!

تو می گوئی به **روحانی** نامه دادم و از او تقاضای کمک کردم، مطمئن باش جوابی نخواهی گرفت! روحانی و حکومت و اعوان و انصار این حکومت همین جنایت را از طریق سپاه و دستگاه قضائیشان سازمان می دهند و تا کنون صدها زن را کشته اند! همان ها در قانون به پدر و برادر تو اجازه داده اند زن بکشد! همان ها هم از قاتلین دفاع کرده و مطمئن باش کاری به ضرر قاتلین انجام نخواهند داد! اصلا آنها حکومت قاتلین و زن ستیزان و له کنندگان حرمت زنان هستند! تهمینه عزیز، متأسفانه تو اولین قربانی این فرهنگ، این تفکر و این سیستم و مذهب و جنبش کثیف نیستی! پاسخ سؤال تو این است:

آنچه از پدر و برادر عزیز تو قاتل می سازد مذهب اسلام است! آنچه از پدر و برادر و مادر قاتل تو حمایت می کند حکومت اسلامی ایران و روحانی و خامنه ای و کثافت هانی به اسم آخوند است! آنچه این قتل و جنایات را تبلیغ می کند آخوند و منبر و رسانه های حکومت زن ستیزان اسلامی است، دشمن تو همان ها هستند، دشمن تو سیستمی است که زن را آدم حساب نمی کند پس باید بلند شد و زندگی کرد و دوباره ساخت و مبارزه کرد بر علیه جنایت، بر علیه ضدیت با زنان، بر علیه آدم حساب نکردن زنان، بر علیه مذهب و حکومت اسلامی ایران، بر علیه روحانی و شرکا و اجازه بده لب کلام را نیز اضافه کنم، بر علیه خدا، خدائی که اینها برای چاپیدن و له کردن انسانیت ساخته و پرداخته اند و با استناد به او جنایت مقدس سازمان می دهند و قاتلینی پرورش می دهند که فکر می کنند با جنایت کردن راه رفتن به بهشت را هموار می کنند! این تفکر بیمارگونه را باید از بیخ و بن برانداخت!



پس از بررسی های فراوان و جستجو در سایت های گوناگون روشن شد که نام درست این خانم (تهمینه) است نه (فهیمه) اما نویسنده این نوشتار خانم مینا احدی دچار نادرست نویسی شده و چند بار (تهمینه) را (فهیمه) نوشته است که در ایران گلوبال ویرایش شد.

<http://minaahadi.wordpress.com/2014/01/06/%d8%a7%db%8c%d9%86-%da%86%d9%87-%da%86%db%8c%d8%b2-%d8%a7%d8%b3%d8%aa-%da%a9%d9%87-%d8%a7%d8%b2-%d9%be%d8%af%d8%b1-%d9%88-%d9%85%d8%a7%d8%af%d8%b1%d9%ac-%d9%82%d8%a7%d8%aa%d9%84-%d9%85%db%8c%d8%b3/>